

فصلنامه سیاست خارجی
سال سی و سوم، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۸، صص ۴۰-۵

۱

مفهوم پردازی «دولت کوچک» در روابط بین الملل: مورد قطر

سجاد حیدری فرد^۱

^۱. کاندیدای دکترای روابط بین الملل دانشگاه خوارزمی s.heidaryfard@gmail.com

چکیده

در تبیین جایگاه دولت‌های مختلف در نظام منطقه‌ای و بین‌المللی و سطح قدرت آنها که بر تعریف دولت‌ها از اهداف و نقش‌آفرینی خارجی خود تأثیرگذار است، در چارچوب‌های نظری مختلف بر متغیرهای متفاوتی تأکید می‌شود. در طبقه‌بندی کشورها به عنوان دولت کوچک و ارائه تعریفی مشخص از این نوع دولت و ویژگی‌های آن در نظام بین‌الملل اجماع نظر چندانی وجود ندارد. به گونه‌ای که برخی بهترین شیوه را عدم تعریف دولت کوچک می‌دانند و معتقدند که دولت‌های کوچک به اندازه کافی شناخته شده‌اند و نیازی به ارائه تعریف خاص نیست. به عبارت دیگر، سوای ابهامی که موضوع تعریف دولت‌های کوچک را فرا گرفته است، هیچ کس نمی‌تواند وجود آنها در نظام بین‌الملل را زیر سؤال ببرد. دولت‌های کوچک، اکثریت قابل توجهی از دولت‌های نظام بین‌الملل را تشکیل می‌دهند. با این حال، تلاش‌های مختلفی برای ارائه تعریف و تبیین ویژگی‌های دولت‌های کوچک در ادبیات روابط بین‌الملل انجام شده است که در این مقاله آنها را در قالب شش رویکرد بررسی می‌کنیم. پس از مرور این شش رویکرد کلی، مفهوم دولت کوچک مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت و در نهایت، مورد قطر به مثابه دولتی کوچک را با توجه به رویکردهای مذکور مورد بررسی قرار می‌دهیم.

• واژگان کلیدی

دولت کوچک، رویکرد کمی، رویکرد رفتاری، رویکرد ادراکی، رویکرد رابطه‌ای.

دولت‌های بزرگ در نظام بین‌الملل آنارشیک و خودیاری عموماً بر روابط بین‌الملل سلطه نسبی دارند. معمولاً، قدرت‌های بزرگ نه تنها در تعیین هنجارها و ساختارهای نظام بین‌الملل، بلکه سلسله‌مراتب‌های امنیتی منطقه‌ای نیز نقش کلیدی و تعیین‌کننده دارند. برای دهه‌ها، بخش زیادی از نظریه روابط بین‌الملل بر نقش ابرقدرت‌ها و قدرت‌های بزرگ متمرکز بود. نئورئالیست‌ها در تبیین سیاست خارجی دولت‌ها و تحولات بین‌المللی بر این نکته تأکید دارند که رفتار واحدهای سیاسی در محیط بین‌المللی در وهله نخست تحت تأثیر شرایط و الزامات سیستمی بین‌المللی است. به عبارت دیگر، ویژگی‌های آنارشیک نظام بین‌الملل و فقدان قوه تحمیلی یا تنظیمی ورای دولت-هاست که باعث می‌شود واحدهای سیاسی رفتارهای مشابهی در جهت ارتقای امنیت به باور رئالیست‌های تدافعی یا ارتقای قدرت به اعتقاد رئالیست‌های تهاجمی از خود بروز دهند. با این حال، برغم عدم توجه نئورئالیست‌ها به ویژگی‌ها و شرایط داخلی کشورها در تبیین سیاست خارجی آنها، تفاوت سیاست خارجی و نقش‌آفرینی منطقه‌ای یا بین‌المللی دولت‌ها بر حسب میزان قدرت آنها، مورد پذیرش نظریه‌پردازان نئورئالیسم است و "سطح قدرت" نقطه تمایز دولت‌ها را تشکیل می‌دهد. البته، در میان رئالیست‌ها، نظریه‌پردازان رئالیسم "کلاسیک" و رئالیسم "نئوکلاسیک" بر این موضوع تأکید دارند که گذشته از متغیرهای سیستمی، متغیرهای داخلی نیز بر سیاست خارجی دولت‌ها تأثیر جدی دارند. از جمله جفری تالیافرو^۱ و سایر نظریه‌پردازان رئالیسم نئوکلاسیک معتقدند متغیرهای داخلی دولت‌ها مانند سطح قدرت یا استخراج و بسیج منابع از جامعه، رابطه دولت و جامعه و حتی مؤلفه انگاره‌ای مانند ایدئولوژی و هویت به عنوان متغیرهای میانجی بین الزامات سیستمی و سیاست خارجی دولت‌ها عمل می‌کنند (Lobel et al., 2009: 10).

این جهت‌گیری تحقیقی به حجم چشمگیری از دانش نظری در مورد وجوه گوناگون سیاست‌های خارجی دولت‌های مسلط منجر شده است. با این حال، در مورد دولت‌های کوچک^۲، چنین جهت‌گیری بسیار ضعیف یا ناکافی بوده است. نقش دولت‌های کوچک طبق نظریه رئالیستی، صرفاً دنباله‌روی یا موازنه‌بخشی به عنوان بخشی از اتحادهای بزرگتر برقرار شده از سو و به نفع قدرت‌های بزرگ بود. بدین ترتیب، نقش دولت‌های کوچک معمولاً یا ناچیز

¹ Jeffrey W. Taliaferro

² Small States

انگاشته شد یا بدتر از آن نادیده گرفته شد. با این حال، بویژه با پایان جنگ سرد و ظهور چندین دولت کوچک جدید و نیز بسط آهسته روابط بین‌الملل به مناطق و دغدغه‌های منطقه‌ای، بسیاری از محققان کم‌کم توجه خود را به نقش دولت‌های کوچک یا متوسط معطوف کردند. این توجه به نقش دولت‌های کوچک به حجم قابل توجهی از آثار مفهومی و تجربی و شکل‌گیری حوزه‌ای مطالعاتی با عنوان "مطالعات دولت‌های کوچک" منجر شد. با این حال، از جمله نقایص جدی این حوزه مطالعاتی، فقدان نظریه یا دیدگاه نظری محققانه در مورد سیاست‌های خارجی دولت‌های کوچک بوده است. این فقدان، به فهم ناکافی و معوج سیاست بین‌الملل به طور کلی نیز منجر شده است. "نیاز به نظریه" که زمانی در روابط بین‌الملل و سپس در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ احساس شد، اکنون در مورد سیاست خارجی دولت‌های کوچک احساس می‌شود. لذا آنچه ضرورت دارد و "مرحله بعدی" مطالعات دولت‌های کوچک محسوب می‌شود، "نظریه‌پردازی سیاست‌های خارجی دولت‌های کوچک" است. با وجود این، به نظر می‌رسد "مفهوم‌پردازی" دولت‌های کوچک مقدمه ورود به این مرحله بعدی باشد. لذا، در این مقاله سعی می‌شود با معرفی رویکردهای مختلف به تعریف دولت کوچک گامی به سوی "نظریه‌پردازی سیاست خارجی دولت‌های کوچک" برداشته شود.

رویکردها به تعریف دولت کوچک

منشأ تلاش‌ها برای مفهوم‌پردازی مضمون دولت کوچک، نارضایتی محققان از رویکردی مازاد^۱ بود که دولت کوچک را به سادگی به عنوان دولتی که قدرت بزرگ نیست تعریف می‌کرد (Neumann and Gstohl, 2006). با این حال، همانگونه که اسمیت و دیگران^۲ (ii: 2005) خاطر نشان می‌کنند "نارضایتی فزاینده از فقدان تعریفی ایجابی، بیش از پاسخ، باب سوال را گشود". به تحقیق، بزرگترین سوال مربوط به نقطه عزیمت است. محققان، حتی وقتی به صرافت در این مورد توافق دارند که کدام دولت‌ها به عنوان کوچک شناخته می‌شوند، در مورد معیارهای مناسب تعریف دولت کوچک سردرگم هستند. در واقع، انواع تعاریف در این ادبیات دیدگاه آمستروپ^۳ (178: 1976) را مجدداً تأیید می‌کنند که "به نظر می‌رسد بسط دیدگاه خود فرد در مورد دولت‌های کوچک، آسان‌تر از مقایسه آن با دیدگاه‌های دیگر یا قدیمی‌تر است".

1. Small State Studies

2. Residual Approach

3. Smith et al.

4. Amstrup

سه محقق کوشیده‌اند که تلاش‌های مختلف برای تعریف دولت‌های کوچک را تجمیع و مقوله‌بندی کنند. وایرینن^۱ (۱۹۷۱: ۹۹) چهار راه احتمالی تعریف را ذکر می‌کند. اولین مقوله "مربوط به رتبه کشورها" است، دومی بر "ماهیت رفتار دولت" تأکید دارد، سومی "مبتنی بر منافع متمایز قدرت‌های کوچک در برابر سایر قدرت‌ها" است و چهارمی "مفاهیم نظریه نقش" را به کار می‌برد. مطابق نظر بارستون^۲ (۱۹۷۳: ۱۵) نیز چهار راه وجود دارد اما متفاوت از چهار راه وایرینن هستند: الف) تعیین خودسرانه حدود مقوله با قرار دادن حد بالاتر - برای مثال، اندازه جمعیت؛ ب) اندازه‌گیری عناصر عینی توانمندی دولت و قرار دادن آنها در یک مقیاس رتبه‌بندی؛ ج) تحلیل نفوذ نسبی؛ د) شناسایی ویژگی‌ها و صورت‌بندی فرضیه‌ها در مورد آنچه دولت‌های کوچک را از سایرین متمایز می‌کند. بارستون رویکردهای پیش‌گفته را مکمل می‌بیند نه متناقض. با این حال، شایان ذکر است که او برای پژوهش خود حد بالاتری از جمعیت بین ده و پانزده میلیون را "صرفاً برای تعیین مرزهای سوژه برای اهداف تحلیلی" انتخاب می‌کند.

سه سال بعد، آمستروپ (۱۹۷۶) شش گروه متفاوت را شناسایی کرد: گروه اول نویسندگان، از کل مشکل تعریف، یا به دلیل اینکه بی‌ارتباط با آنهاست یا به این دلیل که حل آن ناممکن به نظر می‌رسد، پرهیز می‌کند؛ گروه دوم می‌کوشد اندازه را به برخی ویژگی‌های قابل اندازه‌گیری دولت‌ها پیوند دهد؛ برای گروه سوم، رابطه بین دولت‌های کوچک و قدرت‌های بزرگ با صرف متغیر اندازه قابل تبیین نیست، بلکه به سایر متغیرها نظیر ساختار نظام بین‌الملل، موقعیت جغرافیایی، و نظام سیاسی داخلی نیز بستگی دارد؛ گروه چهارم بر اندازه به عنوان مشکلی ادراکی تمرکز می‌کند ... دولت‌هایی که خود را کوچک ادراک می‌کنند کوچک هم هستند؛ گروه پنجم بر وضعیت‌های مشخص برای نمایش برخی ویژگی‌های "گوهری" رفتار دولت کوچک تمرکز می‌کند که آنگاه به سایر وضعیت‌ها قابل تعمیم است؛ گروه ششم به ضرورت تمایز مفهوم اندازه اشاره دارد.

بدیهی است که تحلیل آمستروپ غنی‌تر از بارستون و وایرینن است. با این حال، اخیراً جای مقوله سوم بارستون که بر نفوذ نسبی تمرکز می‌کند و انتخاب بسیار رایج‌تر در میان محققان دولت کوچک را تشکیل می‌دهد، در تحلیل‌های آمستروپ و وایرینن خالی است. هر سه محقق از رویکرد سلبی غفلت می‌کنند. مقوله‌بندی به‌روز و جامع تعاریف گوناگون از طریق سنتز گروه‌بندی‌های بالا و افزودن رویکردی مازاد به شرح زیر ممکن است:

1. Vayrynen

2. Barston

۱) **رویکرد «بینم می‌شناسم»**^۱: اولین رویکرد، رویکرد "بینم می‌شناسم" است. استریتن^۲ (1993) و هی^۳ (2003) مثال‌های نماینده مقوله اول هستند. این همان گروه اول آمستروپ است که شامل محققانی می‌شود که "از کل مشکل تعریف، یا به دلیل اینکه بی‌ارتباط با آنهاست یا به این دلیل که حل آن ناممکن به نظر می‌رسد، پرهیز می‌کند". هی می‌پذیرد که چنین رویکردی "از داد و قال‌های فکری پرهیز می‌کند" (p. 3). به علاوه، به نظر او این بهتر از "تعاریف خشکی که نمی‌توانند به گروه مورد توافقی از دولت‌های کوچک برسند" و نزدیک‌تر به جهان واقعی است که دولت‌های کوچک در آن اقدام و تعامل می‌کنند.

۲) **رویکردهای کمی**^۴: دوم، به رویکردهای کمی توجه می‌کنیم که احتمالاً شلوغ‌ترین، حداقل تا اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰، و نیز جنجالی‌ترین گروه را تشکیل می‌دهند. بارستون (1973) و آمستروپ (1976) توضیح می‌دهند که محققان برخی ویژگی‌های قابل اندازه‌گیری دولت‌ها (مساحت، جمعیت، تولید ناخالص ملی) را ارائه می‌کنند و سپس حد بالاتری برای تعیین اینکه چه کسی مشمول است و چه کسی نیست مشخص می‌کنند. وایتل^۵ (1967)، خود بارستون (1973) و تورالسون^۶ (2012) و بسیاری دیگر، و نیز مجموعه‌ای از سازمان‌های بین‌المللی، این رویکرد را اتخاذ کرده‌اند. ریشه رویکردهای کمی به قرن هیجدهم و تفکر سنتی در مورد سیاست بین‌الملل بر می‌گردد که مطابق آن قدرت با متغیرهای مشخصی نظیر جمعیت، سرزمین، ثروت، نیروهای زمینی و نیروهای دریایی نیز قابل اندازه‌گیری است. این رویکرد، مزیت را به توانمندی‌های مادی می‌دهد زیرا با تفوق نظامی در پیوند هستند. در این بستر، توان نظامی چیزی است که دولت‌های کوچک را از قدرت‌های بزرگ متمایز می‌کند. گوچل^۷ (1998: 14) بر آن است که "مقوله‌بندی دولت‌ها طبق پهنای سرزمینی یا اندازه جمعیت اهمیت اساسی داشته است. آنچه امروز عمق استراتژیک و نیروی انسانی نظامی نامیده می‌شود، عامل اساسی بود که تکلیف بقای دولت‌ها را تعیین می‌کرد". رویکرد کمی در سنت رئالیستی نیز طنین‌انداز است. جمعیت و مساحت زیاد با اندازه بازار و ثروت مرتبطند که آن هم با قدرت نظامی در

1. I Know One When I See One Approach

2. Streeten

3. Hey

4. Quantitative Approaches

5. Vital

6. Thorhallsson

7. Goetschel

پیوند است (Waltz, 1979). به علاوه، مطابق نظر بوزان^۱ (41: 1983)، اندازه جمعیت مهم است زیرا "دولت عمدتاً پدیده‌ای اجتماعی است". بوزان استدلال می‌کند که "بدون اندازه کافی، واحد در گروه همقطاران بزرگتر بسیار شکننده بوده و فاقد توانمندی اجرای همه وظایف حکومت بر خود است". امروز چنین دیدگاه‌هایی ممکن است به خاطر توسعه اشکال جدید قدرت منسوخ به نظر رسند (Shweller, 2014). به علاوه، دولت‌های کوچکی مثل سنگاپور (Mathews and Yan, 2007) یا دولت‌های نفتی عرب از لحاظ نظامی ضعیف اما از لحاظ اقتصادی قوی هستند (Handel, 1985) که علیرغم منابع انسانی و مساحت محدود، عملکرد نسبتاً خوبی دارند، و دیگریانی مثل دولت‌های کوچک اروپای مرکزی هستند که حتی نسبت به قدرت‌های بزرگ عملکرد بهتری داشته‌اند (Katzenstein, 1985; 2003). در واقع، گرچه تفکر سنتی حاکی از آن است که دولت‌های کوچک ناتوان هستند، مطالعات اخیر که از معیارهای کمی نیز استفاده می‌کنند، این دیدگاه را تأیید نمی‌کنند (برای مثال: Thorhallsson, 2011; Panke, 2012a; Bunse, 2009).

اثر پانکه^۲ (315: 2012a) مورد جالب توجهی میان رویکردهای کمی است. پژوهش او در مورد دولت‌های کوچک در مذاکرات است و در این بستر استدلال می‌کند که "دولت در صورتی کوچک است که کمتر از میانگین ظرفیت‌های مناسب در محیط مذاکراتی معین را داشته باشد". شایان ذکر است که مطابق نظر پانکه می‌توان کوچکی یا بزرگی را تنها در "محیط مذاکراتی معین" تعیین کرد و تنها آنوقت "می‌توان استنباطاتی کرد که به ارزیابی موانع پیش روی این دولت‌ها کمک کنند". به علاوه، پانکه رویکرد کمی را به شیوه دیگری هم مطرح می‌کند. وی منابع مالی را به توانایی یک دولت برای مشارکت مؤثر در مذاکرات بین‌المللی ربط می‌دهد. بنابراین، او نتیجه می‌گیرد که "در مواردی که مشخص نیست کدام نوع از ظرفیت می‌تواند در یک مذاکره برای دولت‌ها مهمتر از همه باشد، منابع مالی نایب خوبی برای اندازه هستند".

وایتل ([1967] 78: 2006) هم که به ارزش رویکرد مادی امتیاز می‌دهد، دلایل اعتبار چنین دیدگاهی را تبیین می‌کند، اگرچه می‌پذیرد که توانمندی‌ها تنها عاملی نیستند که به رفتار یک دولت شکل می‌دهند. وی تأکید می‌کند که "با توجه به جرح و تعدیل از طریق تلاش‌های سنجیده حکومت‌ها، اندازه مادی عاملی است که از همه کم اهمیت‌تر است. محدودیتی را برای آنچه می‌تواند کسب کرد تعیین می‌کند و نقش و منزلت بین‌المللی کشور را

¹. Buzan

². Panke

مطمئن تر از بقیه تثبیت می‌کند". گرچه استدلال وایتل درست است که اندازه مادی محدودیت‌ها را تعیین می‌کند و مربوط به منزلت و نقشی است که یک دولت می‌تواند ایفا کند، این هم درست است که نباید اندازه دقیق جمعیت و مساحت را مقایسه کرد تا مشخص شود آیا نقش و منزلت نیروژ متفاوت از ایالات متحده است. به این تعبیر، دیدگاه "بینم می‌شناسم" مفیدتر به نظر می‌رسد. بنابراین، چند سال بعد وایتل (1971) می‌پذیرد که برداشت بی در و پیکر از دولت کوچک بر تعریف دقیق مرجح است.

رویکرد اندازه مادی هنوز به طور کلی هم در پژوهش و هم در رویه مورد استفاده قرار می‌گیرد زیرا مزیت بزرگی دارد؛ برای تحدید یک پهنه یا گیتی بسیار مفید است. با این حال، اکثر محققانی که از معیارهای کمی استفاده می‌کنند می‌پذیرند که هر مرزی مصنوعی و خودسرانه است و تنها به درد اهداف مطالعه‌ای خاص می‌خورد (Vital, 1967; Barston, 1973; Thorhallsson, 2011). بنابراین، تنوع زیادی در حدود بالاتر، حتی زمانی که مطالعات بر بستر مشابه یعنی اتحادیه اروپا تمرکز دارند، وجود دارد (Archer and Nugent, 2002). بی‌تردید، تفاوت‌ها به دوران مورد بررسی بستگی دارد. متغیر جمعیت، مثلاً، برای دولت‌های در حال توسعه، طبق نظر وایتل، در نتیجه رشد تعداد دولت‌ها پس از استعمارزدایی، از ۲۰ تا ۳۰ میلیون در سال ۱۹۶۷ به یک یا یک و نیم میلیون در سال‌های اخیر کاهش یافت (Payne and Sutton, 1993) اما برای جهان توسعه‌یافته ثابت ماند: ۱۰ تا ۱۵ میلیون. در این بستر، ساتن^۱ (2011: 141-142) می‌پذیرد که "مفهوم «دولت کوچک» غیردقیق و تابع داوری‌هاست". وی این نکته را با حکایتی شخصی توضیح می‌دهد که چگونگی تعیین کوچکی در سازمان‌های بین‌المللی را نشان می‌دهد. ساتن در سال ۱۹۹۷ که از سوی دبیرخانه مشترک‌المنافع به عنوان مشاور با مأموریت به‌روز رسانی گزارش مشترک‌المنافع در مورد دولت‌های کوچک که ۱۲ سال قبل از آن منتشر گشت منصوب شد، به معمای تعریف برخورد. او می‌دانست که اگر از معیارهای ۱۹۸۵، جمعیت حدود یک میلیون یا کمتر، استفاده کند، حد یک میلیون تعداد دولت‌های کوچک را از ۲۹ در سال ۱۹۸۵ به ۲۶ یا حتی ۲۴ در سال ۱۹۹۷ کاهش خواهد داد. با وجود این، چنین تحولی از لحاظ سیاسی غیر قابل پذیرش خواهد بود. بنابراین او افزایش "آستانه به یک و نیم میلیون" را پیشنهاد کرده و در گزارش جدید استدلال کرد که از سال ۱۹۸۵ "جمعیت جهان افزایش یافته و همسازی نسبی جمعیت برای احتساب این واقعیت

¹. Sutton

ضروری است.^۱ این داستان کوتاه، روشن‌گر خودسرانه بودن و نیز وجوه سیاسی تعاریف کمی است. به علاوه، به نظر می‌رسد که نظام منطقه‌ای نقش ایفا می‌نماید، یعنی معیار جمعیت بین اروپا و کرایب تفاوت می‌کند. بنابراین، منطقه از جهات بسیاری مهم است. اشمیدل^۱ (2001: 85) تأکید دارد که "کوچکی بسیاری از کشورهای مورد نظر با اندازه همسایگان آنها مشخص می‌شود تا خودشان: کانادا به نسبت ایالات متحده کوچک است و اتریش به نسبت آلمان (و هر دو از عوارض حقارت خود رنج می‌برند) با این حال، کانادا ۱۰۰ برابر بزرگتر از اتریش (و ۳۰ برابر بزرگتر از آلمان) است و چهار برابر آن جمعیت دارد".

در واقع، تبیین تفاوت‌ها یا تشابهات بین کانادا و اتریش تنها بر اساس معیارهای کمی دشوار است و اگر مد نظر داشته باشیم که حتی آلمان به عنوان دولت کوچک مطالعه شده است وضعیت پیچیده‌تر هم می‌شود (Tuschoff, 2001). به نظر می‌رسد که ضعف‌های رویکرد کمی پایان ندارد. حتی اگر در مورد این توافق داشته باشیم که چه کسی در این گروه است و چه کسی خارج از آن، تبیین این مسئله دشوار است که چرا یک دولت با یک و نیم میلیون جمعیت مشابه یا متفاوتی از دولتی با پنج، ده یا چهل میلیون جمعیت رفتار خواهد کرد. یافتن تفاوت‌ها بویژه در میان موارد حاشیه‌ای تقریباً ناممکن است، همانگونه که این گفته غیرعقلانی است که دولتی که با پانزده میلیون جمعیت در رتبه بیست است از دولتی که با شانزده میلیون جمعیت در رتبه بیست است به خاطر اندازه جمعیتش متفاوت است یا متفاوت رفتار می‌کند. به علاوه، تلاش برای پیوند توانمندی‌ها با سیاست‌ها (East, 1973) محل مناقشه بوده است (Duval and Thompson, 1980). مرور ادبیات سازمان تجارت جهانی نقاط مشترک کافی در مشکلات و سیاست‌های دولت‌های کوچک نمی‌یابد تا قادر به توجیه ضرورت برخورد ویژه باشد و بنابراین سازمان تجارت جهانی نتیجه می‌گیرد که نیازی به تفکیک بین دولت‌های کوچک و بزرگ و دلیلی برای ایجاد مقوله فرعی دولت‌های کوچک در سازمان وجود ندارد. در این بستر، مشوق‌های سیاسی را نباید ناچیز انگاشت. ایجاد مقوله فرعی دولت‌های کوچک حاکی از ضرورت برخورد ویژه با اعضای کوچکتر است، چیزی که برای بازیگران بزرگتر نامطلوب است. بنابراین، ساتن (2011: 148) استدلال می‌کند که فقدان وضوح در تعریف خود می‌تواند در سازمان‌های بین‌المللی یک مقصود باشد.

¹. Schmidl

به علاوه، اگر تنها ویژگی‌های کمی مد نظر باشند، آنگاه نتایج عجیب و غریبی حاصل شده و نکات مهم می‌توانند نادیده گرفته شوند؛ برای مثال، از لحاظ مساحت، سوئد باید در میان سه قدرت بزرگ اروپایی و کانادا باید ابرقدرت باشد؛ همچنین، هزینه نظامی یونان نامتناسب با اندازه آن است، و سهم مالت در حقوق دریایی بین‌المللی متناسب با جایگاه آن در نظام بین‌الملل نیست. به علاوه، معیارهای کمی چیزی در مورد رابطه یک دولت با محیط آن نمی‌گوید، در حالی که محققان دولت کوچک هیچ تلاشی را به این تأکید اختصاص نمی‌دهند که این مفهوم رابطه‌ای است؛ برخی ادعا دارند که مفهوم دولت کوچک فی‌نفسه معنایی ندارد. یک دولت تنها در رابطه با دولت بزرگتر کوچک است. به علاوه، یک دولت می‌تواند در یک حوزه کوچک باشد اما در دیگری بزرگ. دیدگاه مورد حمایت کوهن و نای^۱ (۱۹۷۷) که اندازه ممکن است طبق حوزه موضوعی متفاوت باشد، به طور گسترده مورد حمایت بسیاری از محققان دولت کوچک نیز هست (Handel, 1985). مثال بسیار جدید، گزاره بریل و گلسمن^۲ (۲۰۱۲) در مورد الحاق سنگاپور و سوئیس به گروه ۲۰ است، گرچه اگر ما جمعیت را معیار قرار دهیم، آنها مسلماً دولت کوچک هستند. بنابراین، رویکرد معیارهای کمی به تنهایی و بویژه اگر تنها یک بُعد یعنی جمعیت داشته باشد، برای ارائه مفهومی که برای اهداف تحلیلی مفید باشد ناکافی به نظر می‌رسد.

سومین گروه آمستروپ به سایر متغیرهای درون‌زاد و برون‌زادی اشاره دارد که بر اندازه یک دولت تأثیر می‌گذارند؛ چنین عواملی می‌توانند ساختار نظام بین‌الملل، موقعیت جغرافیایی، و نظام سیاسی داخلی باشند. در واقع، بسیاری از محققان، صرف نظر از رویکرد خود به تعریف دولت کوچک، بر تأثیر سایر متغیرهایی تأکید کرده‌اند که با اندازه تعامل می‌کنند؛ از جمله وایتل (۱۹۶۷)، بارستون (۱۹۷۳)، تورالسون (۲۰۰۶). با این حال، چنین دیدگاه‌هایی بهتر است به عنوان تلاش‌هایی برای فهم کوچکی و بنابراین مکمل تعاریف نگریسته شوند. آنها در صورتی بسیار مفید هستند که کوچکی را بفهمیم و چگونگی تعامل آن با سایر عوامل را تبیین کنیم اما به مفصل‌بندی تعریفی عملیاتی نمی‌رسند. این در رابطه با گروه ششم آمستروپ هم صادق است که تمایز مفهوم اندازه را پیش می‌برد. آمستروپ در آخرین گروه خود از آثار وایرینن^۳ در مورد تعریف و اندازه‌گیری منزلت قدرت کوچک^۴ به عنوان مثال نقل قول می‌کند.

وایرینن (۱۹۷۱) پنج ویژگی متفاوت دولت‌های کوچک را ارائه می‌کند: (۱) رتبه/منزلت پایین؛ (۲) میزان بالای نفوذ محیط؛ (۳) نوع معینی از رفتار؛ (۴) تفاوت در منافع؛ و (۵) نقشی

^۱. Keohane and Nye

^۲. Brill and Glassman

متمایز. وایرینن تمایزی بین ویژگی‌های عینی و ذهنی و نیز بین متغیرهای درونزاد و برونزاد قائل است. با این حال، وی اذعان می‌کند که همگی مشکلات خود را دارند: "استفاده از معیارهای رتبه در تفکیک طبقه قدرت‌های کوچک بسیار مرسوم است اما معناداری آن به این واقعیت بستگی دارد که تا چه حد اندازه چندبُعدی یک کشور به عنوان عامل تعیین‌کننده رفتار آن عمل می‌کند" (p. 94). همچنین، وی متذکر می‌شود که میزان بالای نفوذ، بیشتر نتیجه رتبه پایین است تا متغیری مستقل. به علاوه، چنین تنوعی از گرایش‌های رفتاری وجود دارد که تعریف یک قدرت کوچک طبق آنها دشوار است. به علاوه، در رابطه با منافع، وی بر آن است که تفاوت در آنها "معلول نابرابری مادی است" و روشن نیست "منافع چه کسی در واقع متفاوت است". در نهایت، وایرینن (1971: 99) "رتبه و نقش را به عنوان عناصر اساسی تعریف" و "رویکرد منافع را به عنوان بسیار نویدبخش اما تا حد زیادی کمتر واکاوی‌شده" در نظر می‌گیرد. وی با تلخیص دیدگاه‌های خود می‌کوشد "قدرت کوچک و جایگاه آن را به روش مسلماً کلی زیر تعریف و توصیف کند" که به نظر او معادل "تعریفی به تعبیر دقیق کلمه" نیست اما رویکردی است که ویژگی‌های دولت کوچک را مفصل‌بندی می‌کند:

دولت کوچک دولتی است که رتبه عینی پایین و/یا متصور پایین در بستری دارد که در آن اقدام می‌کند. به علاوه، انتظار می‌رود قدرت‌های کوچک به شیوه‌ای معین رفتار کنند، یعنی، تجویزات نقش متفاوت از قدرت‌های متوسط و بزرگ، که همراه با رتبه پایین بر رفتار و امکانات نفوذ آنها تأثیر می‌گذارند. در نهایت، منافع قدرت‌های کوچک حداقل تا حدودی متفاوت از منافع قدرت‌های بزرگ است، واقعیتی که دلالت بر تضاد پنهان یا آشکار منافع بین این دو طبقه دولت‌ها دارد.

به نظر می‌رسد چنین رویکردهایی بیش از تلاشی برای تعریف دولت کوچک و ارائه مفهومی کارآمد، معادل راهنمایی مفید در رابطه با تفکر در مورد چالش‌ها و رفتار دولت کوچک هستند. بنابراین، آنها را مشمول فهرستی از مقوله‌های متفاوت تعریف نمی‌کنم. مثال جدیدتر که این نکته را مجدداً تأیید می‌نماید، تلاش تورالسون برای تمایز اندازه است. وی متغیرهای سنتی یعنی جمعیت، مساحت، تولید ناخالص داخلی، هزینه نظامی، را با طیف وسیعی از متغیرهای درونی و بیرونی ترکیب می‌کند تا چارچوبی مفهومی ارائه کند که قادر به تعریف اندازه یک دولت و نیز تبیین رفتار یک دولت باشد. تورالسون (2006: 28) استدلال می‌کند در حالی که متغیرهای سنتی مفید هستند، "یک رویکرد نظری ... باید در بستر بسیار گسترده‌تر بررسی

کند چه ویژگی‌هایی اندازه‌گیری‌های عینی انضمامی را تعیین می‌کنند". برای توضیح بیشتر نکته خود، وی متذکر می‌شود که برای مثال "اندازه سیاسی یک دولت از لحاظ توانمندی نظامی آن باید در رابطه با ارزیابی مهارت‌های بوروکرات‌های آن ... و وجوه سیاست داخلی آن تفسیر شود". طبق نظر تورالسون (8: 2006) یک رویکرد به اندازه دولت کوچک شامل شش مقوله می‌شود:

- اندازه ثابت (جمعیت و سرزمین)؛
- اندازه حاکمیت (آیا دولت می‌تواند ساختار دولتی حداقل و حضور در سطح بین-المللی را حفظ کند)؛
- اندازه سیاسی (توانمندی‌های نظامی و اداری و میزان انسجام داخلی، همراه با میزان حفظ جبهه متحد بیرونی از سوی دولت)؛
- اندازه اقتصادی (تولید ناخالص داخلی، اندازه بازار و موفقیت توسعه)؛
- اندازه ادراکی (کنشگران داخلی و خارجی، دولت را چگونه می‌بینند)؛
- اندازه ترجیحات (بلندپروازی‌ها و اولویت‌بندی‌های نخبگان حاکم و ایده‌های آنها در مورد نظام بین‌الملل).

تورالسون بر آن است که ما باید ظرفیت کنش و آسیب‌پذیری یک دولت را در قالب این مقولات بسنجیم و اندازه دولت را بر همین اساس تعریف کنیم. گرچه دلایل خوبی برای رویکرد چندبُعدی به اندازه دولت وجود دارد و چارچوب‌هایی مثل چارچوب تورالسون معتبر و ظریف هستند، به نظر من با مجموعه‌ای از ضعف‌ها مواجهند. اول اینکه، اندازه‌گیری اکثر متغیرهایی که باید محاسبه شوند، در واقع بسیار دشوار است. دوم اینکه، آنها نمی‌توانند تعریفی انضمامی و مفید برای اهداف تحلیلی ارائه کنند. سوم اینکه، آنها فاقد دیدگاهی تطبیقی هستند که به هر حال ذاتی کوچکی و نیز بزرگی است. چهارم اینکه، آنها نمی‌توانند مواردی از دولت‌ها را توضیح دهند که قدرتشان در میان حوزه‌های موضوعی مختلف متمایز است. برای مثال، هانگی^۱ (84: 1998) استدلال می‌کند که "سوئیس، بسته به معیار تحلیل مورد استفاده، همزمان دولتی کوچک، قدرتی سطح متوسط و قدرتی بزرگ است". با این حال، تعیین جایگاه سوئیس طبق چارچوب تورالسون دشوار است.

^۱. Hanggi

در اینجا باید تأکید کرد که متغیرهای ظرفیت کنش و آسیب‌پذیری دولت تورالسون به آنچه وایتل (1967) معتقد بود معیارهای کلیدی توان و ضعف یک دولت هستند، یعنی "ظرفیت دولت برای تحمل فشار، از یک سو، و توانایی آن برای پیگیری سیاست تدبیری مخصوص خود"، نزدیک است. بنابراین، شایان ذکر است که می‌توان خویشاوندی بین دیدگاه‌های وایتل و تورالسون شناسایی کرد که به نحوه ادراک قدرت از سوی فاکس^۱ نیز نزدیک هستند. به نظر او (1959) "موفقیت یا ناکامی در تأمین تقاضاهای خود یا در مقاومت در برابر تقاضاهای سایر دولت‌ها، آزمون موضع قدرت هر دولت است".

۳) **رویکردهای ادراکی**^۲: گروه سوم، مقوله چهارم آمستروپ است که تعاریفی را ترکیب می‌کند که اندازه را به عنوان "مشکل ادراکی" می‌فهمند. نقش ادراکات در چارچوب‌های وایرین و تورالسون نیز به شکل رتبه‌بندی ادراک شده برای اولی و اندازه ادراکی برای دومی مورد تأکید است. به این تعبیر، "دولتهایی که خود را کوچک ادراک می‌کنند نیز - طبق تعریف - دولت کوچک هستند" (Amstrup, 1976: 166). ادراکات کوچکی وجهی است که بسیار مورد توجه موج اول محققان نظیر راتشتاین^۳ (1968)، فاکس (1969) و کوهن (1969) قرار گرفت که - گرچه هر یک از دیدگاه‌های متفاوت - از این نکته حمایت می‌کنند که ادراک رهبران دولت‌های کوچک در مورد کوچکی دولت‌هایشان مهم است. مطابق نظر راتشتاین (1968: 29) که تمرکز بر امنیت است، "قدرت کوچک دولتی است که می‌پذیرد نمی‌تواند امنیت را عمدتاً با استفاده از توانمندی‌های خود کسب کند و باید اساساً بر کمک سایر دولت‌ها، نهادها، فرآیندها یا تحولات متکی باشد؛ باور قدرت کوچک به ناتوانی‌اش برای اکتفا بر ابزارهای خود باید مورد پذیرش سایر دولت‌های دخیل در سیاست بین‌الملل نیز قرار گیرد".

کوهن این تعریف را بر مبنای این دیدگاه رد می‌کند که "جایی که نامنی پیوسته و فراگیر است، نمی‌تواند به عنوان متغیری قابل توجه عمل کند". به نظر او، اگر ما از نسخه راتشتاین پیروی کنیم، آنگاه همه دولت‌ها بجز دو ابرقدرت کوچک هستند، چرا که هیچ دولتی به تنهایی نمی‌تواند از خود در برابر ابرقدرت دفاع کند. با این حال، وی استدلال می‌کند که "«واقعیت عینی» مستقیماً رفتار دولتمردان را تعیین نمی‌کند" و به همین دلیل وی به اهمیت بُعد روان‌شناختی اذعان می‌کند. بدین

1. Fox

2. Perceptions Approaches

3. Rothstein

ترتیب، او بر "نقش سیستمیک که رهبران دولت می‌بینند کشورهایشان ایفا می‌کنند" تمرکز می‌کند. در این بستر، وی بر آن است که "قدرت کوچک دولتی است که رهبران مد نظر دارند که نمی‌توانند هرگز، به تنهایی یا در گروهی کوچک، تأثیر قابل توجهی بر نظام بگذارند" (Keohane, 1969: 296).

به نظر می‌رسد تعریف فاکس (1969) دو دیدگاه بالا را ترکیب می‌کند. وی بر باورهای رهبران دولت کوچک و ادراکات دیگران در مورد جایگاه یک دولت در نظام تأکید دارد اما از امنیت، تا نفوذ یک دولت، فرا می‌رود. طبق نظر فاکس (1969: 751) دولت‌های کوچک عبارتند از: "آنهايي که رهبران (و نیز رهبران سایر قدرت‌ها) می‌پذیرند که وزن سیاسی دولت خودشان محدود به عرصه‌ای محلی است تا جهانی، وابسته به نیروهای سیاسی بیرونی برای بخش زیادی از امنیت خود هستند، و منافع دولت خاص آنها ممکن است به چشم یک یا چند قدرت بزرگ صرف نظر کردنی باشد".

گرچه تعاریف بالا بر اهمیت ادراکات تأکید دارند، باید متذکر شد که آنها ادراکات را به نفوذ یا امنیت ربط می‌دهند، بنابراین به گروه دیگری از تعاریف نیز مرتبطند که بر محدودیت‌های آنچه یک دولت کوچک می‌تواند انجام دهد تمرکز می‌کند و بعداً مورد تحلیل قرار خواهد گرفت. بدین ترتیب، برای موج اول محققان دولت کوچک، ادراکات ناامنی و ناتوانی یک دولت کوچک برای اقدام به تنهایی، معادل بخش مهمی از هویت دولت کوچک و بنابراین بخش صرف نظرناکردنی مفهوم‌پردازی آن است.

ادراکات بعداً با خیزش سازه‌نگاری نیز وارد بحث شدند. محققانی که روایت منفی کوچکی، که بر دولت ناقابل تمرکز دارد، را ناخشنودکننده یا عمداً تحمیل شده یافتند کم و بیش استدلال کردند که "کوچکی چیزی است که شما می‌سازید". این تلاش‌ها شبیه درخواست کنش دولت‌های کوچک یا با ارتقای ایده دولت کوچک اما مبتکر (Browning, 2006) است یا با ارائه مفصل‌بندی مجدد کوچکی "بر حسب مبارزه‌طلبی نه محدودیت - بر حسب آنچه آنها انجام نخواهند داد، نه اینکه نمی‌توانند انجام دهند" (Lee and Smith, 2010: 1096). چنین رویکردهایی پژوهاک محققانی بودند که بر آن هستند دولت‌ها قادر به انتخاب اندازه خود هستند. برای مثال، تورالسون (2009: 138) استدلال می‌کند که ایسلند "از لحاظ بین‌المللی، نقش جدیدی را بر اساس ارزیابی مجددش از اندازه خود انتخاب کرده است ... اندازه جدیدی را انتخاب کرده است". گرچه ایسلند در اوایل دهه ۲۰۰۰، اما همچنین پیشتر در جنگ کاد (Ingimundarson, 2003) با انگلیس موفق به "مشت‌زنی بالاتر از وزن خود" شد، تردید اندکی وجود دارد که همچنان دولتی کوچک است. از این رو، می‌توان به شکل معقول‌تری استدلال کرد که ایسلند خود را در قالب مقوله دولت‌های کوچک ارتقا داد، روایت جدیدی در

مورد کوچکی خود ساخت، نه اینکه اندازه‌اش را تغییر داد. با وجود این، بحران اقتصادی جهانی آسیب‌پذیری بالای آن را فاش کرد.

پیوند بین ادراکات و رفتار یک دولت کوچک را هنریکسون^۱ (63: 2001) بیشتر توضیح داد که استدلال می‌کند "آزمون اساسی "کوچکی" ... تصویر یک دولت و رفتار مربوط به آن است. این نوع شناسایی پدیده دولت کوچک بر این شناخت استوار است که برخی دولت‌ها از سوی خود و دیگران "دولت کوچک" تلقی می‌شوند و در یک کلام، محترمانه یا گاهی برعکس مبارزه-طلبانه بر همین اساس رفتار می‌کنند."

با این حال، خودمقوله‌بندی^۲ دولت‌ها، طبق ادراکاتشان می‌تواند به شدت مشکل‌ساز باشد، همانگونه که پرزیدنت ویلسون زمانی یادآور شد: "نمی‌توان تصور کرد چیزی محتمل‌تر از تلاش برای داشتن سی یا چهل دولتی که خود را طبقه‌بندی می‌کنند باعث ناهمخوانی یا اختلاف شود" (نقل‌شده در Duval and Thompson, 1980). چنین رویکردی با مجموعه‌ای از مسائل اساسی مواجه است: ادراکات چه کسانی را باید مد نظر داشته باشیم؟ چگونه می‌توان ادراکات را به آزمون کشید؟ اگر ادراکات متفاوت باشند چه و آیا آنها به تنهایی می‌توانند اندازه یک دولت را تغییر دهند؟ موارد فراوانی از دولت‌های کوچک وجود دارد که تصمیم گرفتند نقش بزرگتری نسبت به آنچه جایگاهشان در نظام اجازه می‌دهد ایفا کنند؛ برای مثال، نیوزیلند (Henrikson, 2001)، هلند (Maes and Verdun, 2005)، دانمارک (Wivel, 2013). رهبران دولت‌های کوچک اغلب دولت‌های خود را به عنوان دولت‌های مدل ادراک می‌کنند که با ویژگی‌های برجسته، مهارت‌های ویژه، یا داستان‌های موفقیت می‌توانند نفوذ قابل توجهی در جهان اعمال کنند. اسرائیل، طبق تصویر ابا‌ابان^۳، مثالی گویاست. اباان، سیاستمدار و دیپلمات برجسته اسرائیلی، در مصاحبه با تلویزیون ایالات متحده (Abba Eban 1965؛ نقل‌شده در Holsti, 1970: 266) اظهار داشت: یک کشور کوچک باید رسالتی خارج از خود داشته باشد. اگر می‌خواهد از فضای بسته خلاص شود، باید نقشی در عرصه انسانی کلی تر ایفا کند ... به شکلی کاملاً غیرمنتظره، اسرائیل، علیرغم کوچک بودن، قادر به ایفای این نقش است ... تلاش‌های گوناگون ما، سعی و خطاها، تنوع تجربه اجتماعی، همه اینها اسرائیل را آشکارا به عرصه‌ای بسیار سهل‌الوصول و دم دست تبدیل می‌کند که در آن سایر کشورها می‌توانند این فرآیند در حال توسعه را بیاموزند. به

¹. Henrikson

². Auto-Categorization

³. Abba Eban

نظر می‌رسد ادراک دولت‌های کوچک از داشتن مأموریتی ویژه در جهان بسیار قدیمی‌تر است؛ برای توجیه بیطرفی اسکاندیناوی، وزیر خارجه نروژ نانسن^۱ (11-9: 1918) متذکر شد:

ما با این باور بیطرف ماندن را انتخاب کرده و همه تلاشمان را برای بیرون ماندن از این جنگ کردیم که ممکن است بدین ترتیب به بشریت خدمت کنیم ... اکنون، تکلیف و مأموریت بزرگ دولت‌های کوچک حفظ صلح تا جایی است که توان دارند. وظیفه بیطرفها است که زنجیر توسعه انسانی را نشکسته حفظ کنند ... خود تمدن اقتضا می‌کند که برخی خارج از منازعه‌ای بمانند که اکنون دارد تقریباً کل جهان را به گرداب خود می‌کشد. این واقعیت که ما کشورهای اسکاندیناوی کوچک هستیم، ما را از تحقق این مأموریت باز نمی‌دارد. دولت‌های کوچک، ماهیتاً نمی‌توانند امپریالیستی باشند ... و بنابراین مأموریت ویژه‌ای برای جستجو و یافتن راه‌های جدیدی دارند که بشریت باید بپیماید تا جنگ را به کلی منسوخ کند. جان کری^۲ (2013) در اظهاراتش پس از نشستی با وزیر امور خارجه نروژ اسپن بارت متذکر شد که "نروژ یکی از نقش‌های فوق‌العاده بزرگ را بر روی این کره ایفا می‌کند ... می‌توان گفت نروژ یکی از شهروندان جهانی بزرگ است". این در مورد ادراکات کری از نقش نروژ و نقش بالفعل نروژ چه معنایی دارد؟ آیا سهم نروژ، طبق معیارهای کوهن، قابل توجه است یا نه و در نهایت آیا نروژ دولتی کوچک است یا نه؟ مثال دیگر از مناظره انتخابات امسال لندن است؛ *اکنونومیست* (4 April, 2015) به بریتانیا به عنوان "بریتانیای صغیر" اشاره کرد که نقش کوچکتری در امور جهان ایفا می‌کند و منابع نظامی و دیپلماتیک آن کاهش می‌یابند. اما آیا می‌توان بریتانیا را مانند این مجله برجسته صغیر ادراک کرد؟ گرچه درست است که بریتانیا بودجه‌های نظامی و دیپلماتیک خود را محدود کرده است، هنوز عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل متحد، متحد نزدیک ایالات متحده و کنشگری قدرتمند در تجارت جهانی است. از این رو، روشن است که رویکرد ادراکات نیز مناسب تعریف دولت کوچک نیست.

۴) رویکردهای رفتاری^۳: تعاریفی که شامل رفتار دولت کوچک هستند، گروه چهارم این بررسی را تشکیل می‌دهند. وایرینن (1971)، بارستون (1973) و آمستروپ (1976) نیز موافقت که رفتار عنصری است که مطابق آن محققان، دولت‌های کوچک را تعریف می‌کنند و در واقع شواهد زیادی در حمایت از این دیدگاه در این ادبیات وجود دارد. بارستون و آمستروپ در مورد

¹. Nansen

². John Kerry

³. Behaviour Approaches

برخی "ویژگی‌های گوهری رفتار دولت کوچک" سخن می‌گویند در حالی که وایرینن به "ماهیت رفتار دولت کوچک" اشاره می‌کند. محققانی که دولت‌های کوچک را مطابق رفتارشان تعریف می‌کنند، عمدتاً بر محدودیت‌ها تمرکز دارند. رویکردهای درون این گروه با آنچه یک دولت کوچک می‌تواند و نمی‌تواند انجام دهد مشخص می‌کنند که دولت کوچک چیست. تعاریفی که کوچکی را با منافع محدود تعریف می‌کنند، مثال‌های این مقوله هستند. چنین دیدگاه‌هایی ریشه در تقسیم بین قدرت‌های بزرگ و دولت‌های کوچک در کنگره وین دارند (Neumann and Gstohl, 2006). با این زمینه، برخی بر آن بودند که قدرت‌های کوچک فقط ابزارهای دفاع از منافع محدود را دارند و در مورد اکثر آنها درست است که تنها منافع محدودی دارند. تقریباً دو دهه بعد در بستر مطالعات دولت‌های کوچک، کروس و سینگر^۱ (2001: 16) رفتار را به توانمندی‌ها پیوند می‌زنند و متذکر می‌شوند که "قدرت‌های کوچک را می‌توان به عنوان دولت‌هایی تعریف کرد که منابع دیپلماتیک و مادی آنها آنقدر محدودند که رهبرانشان عمدتاً بر حفظ تمامیت ارضی تمرکز می‌کنند تا پیگیری مقاصد جهانی فراگیرتر". گرچه به طور کلی پذیرفته شده است که دولت‌های کوچک منافع محدود دارند و با محدودیت‌هایی بر کنش‌های خود مواجهند، چنین رویکردهایی از مسئله مرغ - تخم مرغ رنج می‌برند. آیا دولت‌های کوچک نوع مشخصی از رفتار را به خاطر توانمندی‌های محدودشان نشان می‌دهند یا نوع مشخصی از رفتار وجود دارد که نماینده کوچکی است؟

در رابطه با نقش‌های ملی که وایرینن به آنها به عنوان عنصری اشاره می‌کند که می‌تواند دولت کوچک را شناسایی کند، باید به هالستی^۲ (1970) و اثر او در مورد برداشت‌ها از نقش ملی در مطالعه سیاست خارجی مراجعه کرد که یکی از مطالعات بسیار معدود در مورد نقش‌ها در روابط بین‌الملل است. هالستی مسئولیت‌های مشخصی مثل میانجیگری یا خدمات صلح‌بانی را به دولت‌های کوچک پیوند می‌زند. او چنین انتخاب‌هایی را به آگاهی تصمیم‌گیران از تمایزات منزلتی بین‌المللی نسبت می‌دهد. بنابراین، می‌توان استدلال کرد که ادراک باز هم ایفای نقش می‌کند. با این حال، هالستی هیچ یک از هفده نقش متفاوتی که مورد تحلیل قرار می‌دهد را منحصرأ به دولت‌های کوچک پیوند نمی‌زند. بدین ترتیب، به نظر می‌رسد قدرت تبیینی تعاریف مبتنی بر رفتار و نقش‌های مشخص محدود است، چرا که آنها تنها یک جنبه را مد نظر دارند و حتی در این صورت روشن نیست که آیا یک رفتار مشخص نتیجه کوچکی است یا نشانه آن.

¹. Krause and Singer

². Holsti

این چالشی است که باید برای گروه فرعی دیگر این مقوله نیز مطرح شود، یعنی برای آنهایی که رویکردشان به دولت‌های کوچک به عنوان "مصرف‌کنندگان امنیت" است. همانگونه که در بالا دیدیم، راتشتاین (1967) و نیز فاکس (1969) بر آن هستند که دولت‌های کوچک دولت‌هایی هستند که نمی‌توانند برای امنیت خود بر توانمندی‌های خود اتکا کنند و بدین ترتیب در جستجوی کمک از سوی منابع بیرونی هستند. به علاوه، در سال ۱۹۷۴ ریمیکر^۱ استدلال می‌کند که "دولت کوچک دولتی است که عطش امنیت دارد" (p. 18). به نظر المن^۲ (1995: 171) "... می‌توان دولت کوچک را با توانمندی محدود برای (۱) نفوذ بر منافع امنیتی یک قدرت بزرگ یا تهدید مستقیم آن؛ و (۲) دفاع از خود در برابر حمله قدرت بزرگی با همان میزان برانگیخته تعریف کرد". هنریکسون (1998) "کشور کوچک را به عنوان کشوری که نمی‌تواند با تلاش‌های خود از خود حفاظت کند" تعریف می‌کند. با این حال، این مسئله که آیا دولت کوچک به این خاطر ناامن است که کوچک است یا آیا به این خاطر کوچک است که ناامن است همچنان در انتظار پاسخ است. در حالی که ناتوانی در حفظ امنیت به صورت مستقل باید یک ویژگی دولت کوچک باشد، برای تعیین کوچکی بویژه در دوران امنیتی‌شدن و بی‌نظمی افراطی ما کافی به نظر نمی‌رسد. نقد کوهن (1969) بر وایتل (1967) امروز به مراتب بیش از ۵۶ سال قبل موجه است. به علاوه، محققان بسیاری وجود دارند که مثل کوهن نفوذ را بر امنیت امتیاز می‌دهند. گوچل (1998: 19) بر آن است که "اصطلاح دولت کوچک موضع یک دولت در قبال محیطش را توصیف می‌کند. ویژگی این موضع، کسری نفوذ و خودمختاری است". موسز^۳ (2000: 1) از دیدگاه اقتصاد سیاسی بین‌الملل استدلال می‌کند که "بر خلاف دولت‌های بزرگتر، دولت‌های باز کوچک توانایی اندکی برای تأثیر بر بازارهای بین‌المللی یا سیاست‌ها دارند؛ طبق تعریف، آنها هزینه‌پذیر و/یا سیاست‌پذیر هستند". طبق نظر ماریس^۴ (1988: 456) "قدرت‌های کوچک نمی‌توانند به صورت فردی بر نظام تأثیر بگذارند و باید در تعداد زیادی متحد شوند تا تأثیری داشته باشند که قدرت کوچک واحد فاقد توانایی نفوذ بر اتحاد است". این دقیقاً مثل تعریف کوهن به نظر می‌رسد اما بدون جنبه ادراکات. در واقع، هر دو مقوله‌های متفاوتی از دولت‌ها را با توجه به موضع و نفوذ آنها در نظام شناسایی می‌کنند.

1. Raeymaeker

2. Elman

3. Moses

4. Mares

مقوله‌بندی کوهن از دولت‌ها در نظام بین‌الملل وقت

تعیین‌کننده نظام (قدرت‌های بزرگ)	نفوذگذار نظام (قدرت‌های ثانویه)	تأثیرگذار نظام (قدرت‌های متوسط)	بی‌اثر نظام (قدرت‌های کوچک)
ایالات متحده اتحاد شوروی	بریتانیا، فرانسه، آلمان غربی، ژاپن، چین کمونیست، هند	کانادا، سوئد، پاکستان، برزیل، آرژانتین	دسته‌ای از دولت‌های دیگر که اکثرشان در مقوله‌های دولت‌های کوچک وایتل جای می‌گیرند

با این حال، نمی‌توان تعریف جامعی را بر اساس ویژگی‌های رفتار دولت کوچک و محدودیت‌های پیش روی آنها مفصل‌بندی کرد. ارزش رویکردهای بالا این است که ایده خوبی از معنای کوچکی برای اکثر محققان دولت کوچک که کوچکی را با محدودیت‌ها و آسیب‌پذیری شناسایی می‌کنند به دست می‌دهند (برای مثال، Vital 1967; Gerger, 1975; Knudsen, 2000). با وجود این، باید خاطر نشان کرد که دولت‌های کوچک بارها از حدود خود فراتر رفته و نیز از ناهمپایگی قدرت به نفع خود بهره برده‌اند. گرچه منافع آنها محدود است، جدی و پرحرارت هستند و محققان بسیاری وجود دارند که استدلال می‌کنند این جدیت و حرارت برای موفقیت مهم است (Fox, 1959; Karsh, 1997; Wallace, 1998; Lindell and Persson, 1986; Baldacchino, 2009; Thorhallsson, 2011; Panke, 2012a; 2012b; 2012c). در حالی که یک قدرت بزرگ باید توانمندی‌های خود را در سراسر جهان بگسترده، دولت کوچک با تمرکز بر نبردهای بقای خود، با ابزارهای نظامی، حقوقی یا دیپلماتیک خود، با ذهنیت "همه یا هیچ" به کرات پیروز می‌شود (Mack, 1975; Shaohua, 2009). با این حال، یکی از چیزهایی که ویتنام همچنان به ما می‌آموزد، عدم ناچیزانگاری اخلاق یا قوه تشخیص دولت کوچک در رابطه با وضعیت "زندگی یا مرگ" است. پاسخ نگوین وان تیو^۱ به هنری کیسینجر^۲ وقتی از وی خواسته شد جنگ در ویتنام را خاتمه دهد روشن‌تر است (نقل شده در Waltz, 1979: 194).

دکتر کیسینجر، شما غولید. بنابراین، احتمالاً می‌توانید تجمیل بی‌قیدی و راحتی در این توافق را تحمل کنید. من نمی‌توانم. توافق بد برای شما هیچ اهمیتی ندارد. اگر به نقشه جهان نگاه کنید، فقدان ویتنام جنوبی چیست؟ یک نقطه یا ذره. فقدان ویتنام جنوبی ممکن است

¹ Nguyen Van Thieu

² Henry Kissinger

حتی برای شما خوب باشد. ممکن است برای مہار چین و استراتژی جهانی شما خوب باشد. اما ویتنام کوچک با نقشه استراتژیک جهان کار ندارد. برای ما، مسئله انتخاب بین مسکو و پکن نیست. مسئله انتخاب بین زندگی و مرگ است.

به علاوه، دولت‌های کوچک از کوچکی و فقدان امنیت و نفوذ خود بهره می‌برند، وقتی که مایلند بی‌اهمیت جلوه کنند، و بنابراین نه خطرناک (Fox, 1959) یا وقتی خود را قربانی یا مورد ضعیف‌کشی دولتی قدرتمندتر معرفی می‌کنند مثل ایسلند طی جنگ کاد با بریتانیا (Ingimundarson, 2003). به علاوه، بسیاری از محققان استدلال می‌کنند که کوچکی است که به دولت‌های کوچک اجازه می‌دهد "بالاتر از وزن خود مشت بزنند" و در مواردی نقش‌های قابل توجهی در سطح بین‌المللی ایفا کنند؛ هیچ کس از یک دولت کوچک نمی‌ترسد یا متفر نیست. همانگونه که اشمیدل (86: 2001) استدلال می‌کند "تصویر خوش‌بینانه و امیدبخش دولت‌های کوچکتر می‌تواند مفید باشد. آنها، که چندان "قدرتی" هم نیستند، واکنش‌های کمتر قطبی‌شده را بر می‌انگیزند (سوزاندن پرچم لوگزامبورگ یا اتریش کمتر از سوزاندن پرچم ایالات متحده خوشمزه است)". بدین ترتیب، کوچکی به معنای محدودیت‌ها و در مورد منابع محدود است، با این حال، چیزی در مورد عملکرد یک دولت کوچک در تأمین منافعش نمی‌گوید.

رویکردهایی که فقدان نفوذ را به عنوان ویژگی گوهری دولت‌های کوچک تشریح می‌کنند شایستگی قابل توجهی دارند چرا که دیدگاه متفاوتی ارائه می‌کنند که جای آن در همه تلاش‌های دیگری که تاکنون تحلیل کرده‌ایم به شدت خالی است. آنها به ما یادآوری می‌کنند که روابط بین‌الملل در واقع در مورد روابط، ناهمپایگی قدرت و جایگاه‌ها در نظام است. آنها بر یک ویژگی گوهری دولت‌های کوچک تأکید می‌کنند که همانا این است که آنها به تنهایی قادر به برانگیختن تغییر قابل توجه در نظام نیستند. این فقط صفت قدرت‌های بزرگ است. چنین دیدگاهی مورد تأیید ماس^۱ (711: 2014) است که گرچه پنج سال قبل (Maass, 2009) از مفهومی گشاده‌تر هواداری کرد، در بررسی جدیدتر اذعان می‌کند که "آنچه دولت‌های کوچک را در سطح نظام‌ها وصف می‌کند نه اندازه فیزیکی آنها بلکه ناچیزی ساختاری آنها در نظام شکل گرفته از سوی قدرت‌های بزرگ است. دولت‌های کوچک به عنوان ... واحدهای نظام دولتی تعریف می‌شوند که به صورت منفرد با ساختار نظام دولتی بی‌ارتباط هستند".

¹. Maass

۵) رویکردهای رابطه‌ای^۱: این دیدگاه، گروه پنجم تعاریف بررسی پیش رو است؛ دیدگاهی که در دو دهه گذشته بیشتر و بیشتر مورد پذیرش محققان اروپایی قرار گرفته اما در میان مقوله‌های بارستون (1973) نیز قابل مشاهده است. در این بستر، دال^۲ (177: 1997) متذکر می‌شود: کوچک صرفاً نباید کوچک در اندازه تفسیر شود ... کوچک در اینجا به عنوان کوچک در رابطه با کنشگر بسیار بزرگتر و قدرتمندتر تلقی می‌شود؛ "کوچک" به عنوان "کوچکتر از". دال برای توضیح نکته خود متذکر می‌شود که چنین موجودیت‌هایی می‌توانند "از لحاظ جغرافیایی وسیع یا از لحاظ اقتصادی یا غیر آن موفق یا حتی مسلط" باشند؛ با این حال، "عنصر تعیین‌کننده این است که، از جهات دیگر هر چقدر قوی، از دیدگاه استراتژیک دولت کوچک خود را در جایگاهی آسیب‌پذیر در برابر کنشگر یا گروه دیگری از کنشگران می‌یابد". طبق نظر هانگی (84: 1998) "دولت‌های کوچک به عنوان دولت‌هایی تعریف می‌شوند که در رابطه با دولت‌های قدرتمندتر ضعیف یا وابسته هستند". کنادسن^۳ (184: 2002) بر آن است که "دولت کوچک می‌تواند هر دولتی در رابطه پستی آشکار قدرت در برابر دولت دیگر باشد". مورد اولیه رویکرد رابطه‌ای را می‌توان در مقاله نه چندان معروف گرگر^۴ (1975) در مورد ترکیه به عنوان دولتی کوچک نیز یافت. به نظر او، "دولت کوچک طرف ضعیف‌تر رابطه" است (p. 110). دیدگاهی مشابه مورد پذیرش مجموعه‌ای از محققان دولت کوچک قرار گرفته است (Rickli, 2008; Thorhallsson and Wivel, 2006; Wivel and Steinmetz, 2010; Archer et al., 2014). آنها "دولت کوچک را به عنوان طرف ضعیف رابطه‌ای نامتقارن تعریف می‌کنند" که بدان معناست که دولت‌های کوچک دولت‌هایی هستند که "اسیر پیکربندی قدرت و تجلی نهادی آن هستند، صرف نظر از اینکه رابطه آنها با آن چیست" (Mouritzen and Wivel, 2005). از آن زمان، مجموعه بزرگی از دانش‌پژوهی گونه‌های کمی متفاوت این تعریف را پذیرفته است که تأکید دارند آنچه در دولت‌های کوچک متمایز است این است که آنها نمی‌توانند "ماهیت یا کارکرد رابطه‌ای نامتقارن" را به تنهایی تغییر دهند (Wivel and Steinmetz, 2010: 7). این موج آخر رویکردهای تعریفی بر این دیدگاه تأکید دارد که کوچکی یا بزرگی باید در بستر مکانی- زمانی مشخص تعیین و تحلیل شود، چرا که یک دولت می‌تواند در سطح نظام بین‌الملل کوچک باشد اما همزمان در سطح منطقه‌ای قدرتی بزرگ. به علاوه، جایگاه یک

1. Relational Approaches

2. Dahl

3. Knudsen

4. Gerger

دولت ممکن است طبق حوزه موضوعی تفاوت کند و، به علاوه، چالش‌ها و فرصت‌ها از زمانی به زمان دیگر و از حوزه‌ای به حوزه دیگر تغییر کنند. به این تعبیر، هواداران رویکرد رابطه‌ای نه بر میزان توانمندی‌هایی که یک دولت دارد بلکه بر قدرتی که قادر به اعمال آن است تمرکز دارند. با این حال، رویکرد رابطه‌ای حاکی از رابطه‌ای دوگانه است که ساده‌پندارانه به نظر می‌رسد، چرا که معمولاً روابط بین‌الملل به مراتب پیچیده‌تر است. با وجود این، این رویکرد است که در قلب روابط بین‌الملل قرار دارد چرا که بر رابطه یک دولت با محیطش تمرکز دارد. به علاوه، تأکید آن بر جایگاه‌ها و نفوذ به دیدگاه‌های محققان رویکرد نفوذ نزدیک است (Keohane, 1969; Mares, 1988; Goetschel, 1998; Moses, 2000). به علاوه، گرگر (1975: 110) استدلال می‌کند "ویژگی چارچوب ارجاع اساسی برای قدرتی کوچک که نهایتاً در قالب آن باید اقدام کند، محدودیت‌ها - توانمندی‌های محدود، منابع محدود، منافع محدود و آسیب‌پذیری - آسیب‌پذیری در برابر اجبار، در برابر فشار، در برابر تهدیدات - است". بنابراین، می‌توان فرض کرد چنین رویکردی با گزاره‌های محوری آن محققانی قابل پیوند است که بر محدودیت‌های دولت‌های کوچک تأکید دارند و نیز با گروه پرجمعیت‌تری که اولویت را به دیدگاه توانمندی‌ها می‌دهد. بدین ترتیب، دلایل خوبی برای شروع تفکر در این رابطه وجود دارد که بارستون در این استدلال برحق بود که تعاریف مختلف بیشتر مکمل هستند تا متناقض. به نظر می‌رسد راه‌های مختلف تعریف دولت کوچک بیش از آنکه اغلب فکر می‌کنیم به هم متصل هستند و میان آنها نوعی زمینه مشترک وجود دارد.

به علاوه، تعریف رابطه‌ای، گونه معکوس رویکرد سلبی اولیه‌ای است که دولت‌های کوچک را به سادگی به عنوان نه قدرت بزرگ تعریف می‌کند. برای توضیح این دیدگاه، مثالی از تورالسون و ویول^۱ (2006: 654) نقل می‌کنم که در دفاع از تعریف رابطه‌ای ادعا می‌کنند که:

طبق این تعریف، دولت‌های کوچک دولتی‌هایی هستند که قادر به تغییر خطوط تراز اساسی این بستر نیستند ... بر عکس، یک قدرت بزرگ دولتی است که قادر به تغییر شرایط سیاستگذاری است: اگر ایالات متحده جابجایی همه نیروهای خود از قاره اروپا یا ترک ناتو را انتخاب کند یا اگر فرانسه ترک اتحادیه اروپا یا تغییر اساسی جایگاه خود در سیاست امنیتی اتحادیه اروپا را انتخاب کند، این نهادها و بنابراین شرایط سیاستگذاری اساساً تغییر خواهد کرد. بر عکس، اگر دانمارک ناتو را ترک کند یا اگر اتریش جایگاه خود در سیاست امنیتی اتحادیه اروپا را اساساً تغییر دهد، نتایج عمدتاً از سوی خود این دولت‌های کوچک احساس خواهد شد. آنها

1. Thorhallsson and Wivel

نمی‌توانند تهدید معتبر ترک، تغییر یا تخریب ساختارهای نهادی را داشته باشند. بنابراین، انتظار می‌رود آنها با مجموعه متفاوتی از چالش‌ها نسبت به قدرتهای بزرگ مواجه باشند.

۶) **رویکردهای مازاد^۱**: بررسی گروه ششم به رویکرد مازاد، منتهی می‌شود که بین قدرتهای بزرگ و بقیه تمایز قائل می‌شود. گرچه مورد غفلت آثار مروری وایرینن (1971) و آمستروپ (1976) و حتی مورد مخالفت محققان معاصر (Neumann and Gstohl, 2006; Archer et al., 2014)، رویکرد سلبی که ریشه در تقسیم بین قدرتهای کوچک و قدرتهای بزرگ در کنگره وین دارد، برای مدتی طولانی مورد استفاده قرار گرفته است.

باید به تعاریف بالا، سایر تلاش‌هایی را افزود که دولت کوچک را در مقایسه با قدرتهای بزرگ تعریف می‌کنند مثل واندنبوش^۲ (1964: 294) که طبق نظر او: "دولت کوچک دولتی است که قادر به درآویختن در جنگ با قدرتهای بزرگ در شرایط برابر نیست". به علاوه، کلسترپ^۳ (1993: 8) بر آن است که "دولتهای کوچک بر منابع قدرت کافی برای پیگیری سیاست قدرت مسلط حاکم نیستند". همچنین، دوک^۴ (2001: 40) در بستر مطالعه‌اش فرض می‌کند "«دولتهای کوچک» دولتهایی هستند که عضو گروه تماس بوسنی و کوزوو نیستند" که دولتهایی که در آن مشارکت کردند عبارت بودند از: ایالات متحده، روسیه و قدرتهای بزرگ اروپا؛ آلمان، فرانسه، بریتانیا و ایتالیا. در نهایت، در این گروه، جایی هم برای محققانی است که رویکردهایی از روابط بین‌الملل جریان اصلی را می‌پذیرند مثل کروس و سینگر (2001: 15). آنها از سینگر و اسمال^۵ (1982) نقل قول می‌کنند:

میان قدرتهای بزرگ و کوچک با اشاره به دولتهای زیر به عنوان قدرتهای بزرگ تمایز قائل می‌شوند: اتریش - مجارستان از ۱۸۱۶ تا ۱۹۱۸؛ چین از ۱۹۵۰ به بعد؛ فرانسه از ۱۸۱۶ تا ۱۹۴۰ و از ۱۹۴۴ به بعد؛ آلمان یا پروس از ۱۸۱۶ تا ۱۹۱۸، از ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۵، و از ۱۹۹۰ به بعد؛ ایتالیا یا ساردینی از ۱۸۶۰ تا ۱۹۴۳؛ ژاپن از ۱۸۹۵ تا ۱۹۴۵، و از ۱۹۹۰ به بعد؛ روسیه یا اتحاد شوروی از ۱۸۱۶ تا ۱۹۱۷ و ۱۹۲۲ به بعد؛ بریتانیا از ۱۸۱۶ به بعد؛ ایالات متحده از ۱۸۹۹ به بعد. قدرتهای کوچک دولتهایی هستند که برای سال‌های معین در این فهرست نیستند.

1. Residual Approaches

2. Vandenbosch

3. Kelstrup

4. Duke

5. Singer and Small

مزیت چنین رویکردهایی این است که پاسخ روشن و ساده‌ای به این سؤال می‌دهند که "چه چیزی را می‌خواهیم بررسی کنیم؟". تقریباً هر اثری در مورد دولت‌های کوچک در مقدمه می‌پذیرد که جرقه علاقه‌اش به دولت‌های کوچک، سلطه قدرت‌های بزرگ نه تنها به عنوان سوژه‌های روابط بین‌الملل بلکه به عنوان ایژه‌های پژوهش‌های روابط بین‌الملل بوده است. بنابراین، ایژه مطالعات دولت‌های کوچک دولت یک یا ده میلیونی، دولت غیرمتنفذ یا کمتر امن نیست. ما به لوگزامبورگ‌ها، سنگاپورها، استونی‌ها و بوتسواناهای جهان می‌نگریم اما گاهی هم به ترکیه (Gerger, 1975)، آلمان (Tuschoff, 2001) و ایالات متحده (Elman, 1995). هدف محققان دولت کوچک بررسی این مسئله است که چگونه طرف ضعیف‌تر در وضعیت ناهمپایگی قدرت واکنش نشان می‌دهد یا به عبارت دیگر چگونه دولت‌های کوچک در نظام ساخته تعاملات قدرت‌های بزرگ ابقا می‌شوند. طرف غیرمسلط است که ایژه مطالعه ماست. از این رو، دو گزینه برای تعریف آن داریم؛ یا پیروی از رویکرد رابطه‌ای یا اتخاذ رویکرد سلبی.

بازنگری مفهوم دولت کوچک

به چند دلیل، دومی مناسب‌تر از اولی است. اول اینکه، به ما اجازه می‌دهد از مانع رابطه دوگانه عبور کنیم و به دولت‌های کوچک نه به عنوان گروه یا مقوله‌ای منسجم بلکه به عنوان پیوستاری مطابق سطح جهانی، سطح منطقه‌ای یا حوزه موضوعی بنگریم. دوم اینکه، ساده و ظریف است. تا جایی که قدرت‌های بزرگ را می‌شناسیم، شناسایی آن دولت‌هایی که می‌توانند کوچک تعریف شوند ساده است. به علاوه، چنین رویکردی با رویه روابط بین‌الملل مشروعیت می‌یابد. سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپا، گروه ۸ یا گروه ۲۰ یا حتی گفتگوهای اخیر ایران، همگی اثبات می‌کند که تقسیم بین قدرت‌های بزرگ و بقیه وجود دارد. بنابراین، چنین تعریفی بازتاب واقعیت امور جهان است. به علاوه، دولت‌های کوچک، گذشته از تفاوت در اندازه، منطقه، ایدئولوژی، تاریخ، سطح توسعه، تمایز مواضع خود از قدرت‌های بزرگ را انتخاب می‌کنند و با یکدیگر متحد می‌شوند تا از آنچه منافع مشترک تلقی می‌نمایند دفاع کنند. شاید شاخص‌ترین مورد، گروه نُه طی جنگ سرد باشد (Kirk Laux, 1972). گروه نُه همه چیز بود مگر همگن؛ بلژیک در رتبه‌بندی قدرت مادی سنتی چهاردهم شد در حالی که بلغارستان در میان ۱۰۳ کشور چهل و سوم شد. با این حال، کرک لوکس^۱ نشان می‌دهد که چگونه دولت‌های کوچک از

^۱. Kirk Laux

هر دو بلوک، صرف نظر از تفاوت در سطوح مشارکت بین‌المللی و قدرت مادی، در ارتقای قطبی‌زدایی روابط شرق - غرب در اروپا متحد شدند و مشارکت فزونی‌یافته دولت‌های کوچک با هویتی مشترک به خاطر نارضایتی از وضع موجود وقت شکل گرفت.

در اینجا، این سؤال که چه چیزی قدرت بزرگ را بزرگ می‌کند از دیدگاه محققان دولت کوچک پاسخ می‌طلبد. برای فهم تفکیک بین قدرت‌های بزرگ و کوچک راپارد^۱ (۱۹۳۴: ۵۴۴-۵۴۵) شایان نقل قول است که با اثرش در مورد جامعه ملل یکی از اولین کسانی است که دولت‌های کوچک را به صورت تطبیقی مطالعه کرد. وی پرتویی بر سردرگمی در رابطه با تعریف دولت کوچک می‌اندازد و متذکر می‌شود:

کسی که بیدرنگ بر این باور است که کلمات معنای دیگری غیر از آنچه دیکشنری به آن‌ها می‌دهد ندارند چه بسا شگفت‌زده شود. چین، با جمعیتی حدود ده برابر فرانسه و ایتالیا دولتی کوچک است. برزیل با مساحتی ده برابر فرانسه و ایتالیا، تا زمانی که از چنین جایگاهی ناراضی بود، دولت کوچک عضو جامعه بود. اسپانیا، لهستان، استرالیا، کانادا مثل سوئد، هلند، لوگزامبورگ، آلبانی، بلژیک، مجارستان، دانمارک، سوئیس، لیبریا، و پاناما، "اعضای کوچک" جامعه محسوب می‌شوند. پس بدیهی است که کوچکی نه به جمعیت بستگی دارد نه به مساحت؛ بستگی به جایگاه آن دولت در تاریخ، بیطرفی یا جنگ‌طلبی در جنگ جهانی، وضعیت جغرافیایی، شکل حکومت، برخورداری از مستعمرات، میزان تمدن، سرانه ثروت و سیاست‌های متجاوزانه یا صلح‌طلبانه هم ندارد. در واقع، دولت‌های به‌اصطلاح کوچک درون جامعه ملل هیچ چیز مشترکی ندارند که آنها را از دیگران متمایز کند، مگر اینکه از هیچ نمایندگی دائمی در شورا برخوردار نیستند؛ و آنها از این مزیت محرومند زیرا قدرت‌های به‌اصطلاح بزرگ نیستند؛ و آنها قدرت‌های به‌اصطلاح بزرگ نیستند زیرا چنین تلقی نمی‌شوند؛ و آنها چنین تلقی نمی‌شوند زیرا در تاریخ قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم قدرت مسلط یا حداقل قدرت برجسته نظامی نبوده‌اند.

به نظر می‌رسد که راپارد رویکرد تفوق نظامی را می‌پذیرد، گرچه نقش دولت‌های کوچک در جامعه ملل را واکاوی می‌کند. حدود ۶۰ سال بعد، برون^۲ (۱۹۹۹: ۱۷) که شعارهای دولت‌های کوچک در سازمان ملل متحد را تحلیل می‌کند، موافق است که تاریخ و قدرت جهانی است که دولت‌های کوچک را از قدرت‌های بزرگ متمایز می‌کند. طبق نظر او منظور ما از اصطلاح قدرت‌های بزرگ عبارت است از:

1. Rappard

2. Brunn

روسیه، آلمان، چین، ژاپن، یا ایالات متحده، چرا که اینها در مواضع رهبری کلیدی در گفتگوهای گروه ۸، سازمان تجارت جهانی، اتحادیه اروپا، ناتو، و سازمان ملل متحد هستند. آنها طبق تواریخ قدرت و رهبری منطقه‌ای و جهانی‌شان، در زمره بازیگران بزرگی هستند که دستور کارهای اقتصادی و سیاسی جهان را دیکته کرده و بر آنها نفوذ می‌کنند. شهروندان و رهبران سایر دولت‌ها به آنچه این رهبران فرادولتی در مورد خود، همسایگان، دشمنان، هم‌مون‌های منطقه‌ای، و موضوعات جهانی مبرم می‌گویند گوش می‌دهند. آنچه آنها می‌گویند نه تنها با رسانه‌های فراملی بزرگ نظیر سی‌ان‌ان و شبکه‌های روپرت مرداک و وابستگان بلکه با اعلامیه‌های حکومتی رسمی به مخاطبان عمده منتقل می‌شود. تحلیلگران به دقت سفرهای رهبران نهادی، نمایندگان سطح بالا، و هیئت‌های تجاری و فرهنگی را مورد مذاقه قرار می‌دهند: کجا و چرا می‌روند، نه تنها در مورد دولت‌های دوست، بلکه سفر به محافلی برای کنفرانس و نشست برای گفتگوی باز با دشمنان یا میانجیگری برای طرف‌های مناقشه. دولت‌های کوچک طبق جمعیت‌نگاری، سرزمین و اقتصاد خود دغدغه‌ها و مشکلاتی دارند که با دولت‌های بزرگتر مشترک نیست.

هم راپارد و هم برون به دلایل تفاوت دولت‌های کوچک با قدرت‌های بزرگ اشاره می‌کنند. دیدگاه‌های آنها را می‌توان در سه کلمه خلاصه کرد: تاریخ، توانمندی‌ها و نفوذ. اینها هستند که در واقع به قدرت‌های بزرگ منزلت متفاوتی در روابط بین‌الملل می‌دهند، به تعبیری که هالستی (1970: 242) استدلال می‌کند "اصطلاحات متعارف نظیر قدرت‌های بزرگ یا قدرت‌های متوسط الزاماً نشان نمی‌دهند دولت‌ها چقدر نفوذ دیپلماتیک در قالب هر مجموعه از روابط دارند بلکه بر تمایزات تقریبی منزلت دلالت دارند". بنابراین، باید جنبه‌های سیاسی ذاتی مفاهیم قدرت بزرگ و کوچک را ارزشیابی کرد. بدین ترتیب، همانگونه که راتشتاین (1968: 1) می‌گوید، گزاره محوری ما این است که "قدرت‌های کوچک چیزی بیش از قدرت‌های بزرگ مگر کوچک یا متفاوت از آنها هستند". از دیدگاهی فنی‌تر، ایست^۱ (1973b: 491) استدلال می‌کند که "تفاوتی اساسی بین فرآیندهای سیاستگذاری خارجی دولت‌های کوچک و بزرگ وجود دارد". ایست (1973a; 1973b) این تفاوت‌ها را به این واقعیت نسبت می‌دهد که قدرت‌های کوچک منابع محدودی برای سرمایه‌گذاری در روابط بین‌المللی خود دارند. به همین منوال، وایرینن (1997: 42) متذکر می‌شود "مقاصد، ابزارها، عوامل سیستمیک دولت‌های

¹. East

کوچک] از لحاظ کیفی متفاوتند". بنابراین، آنها "قادر به سلطه در روابط بین‌الملل نیستند، عرصه‌ای که عمدتاً تحت تأثیر قدرت‌های بزرگ و روابط متقابل آنهاست". در بستر اتحادیه اروپا، تورالسون (3: 2000) استدلال می‌کند "البته، دولت‌های کوچکتر همسان نیستند بلکه برخی ویژگی‌های مشترک دارند که آنها را از پنج دولت بزرگتر متمایز می‌کند: جمعیت آنها بسیار کمتر است، ادارات آنها بسیار کوچکتر است، همچنین اندازه جغرافیایی، مقیاس اقتصاد و تولید ناخالص داخلی آنها".

از دیدگاه اقتصاد سیاسی بین‌الملل، کاتزنشتاین^۱ (10: 2003) اظهار می‌دارد که "دولت‌های کوچک در شرایط مبنایی‌شان از دولت‌های بزرگ متفاوتند. اندازه سرزمین و مقیاس عملیات-های آنها". با این حال، کاتزنشتاین (11: 2003) دیدگاه جدیدی را هم به مرکز توجه می‌آورد، طبق نظر او "سایز کوچک‌گدی برای چیزی مهمتر است". به نظر او، مفهوم دولت کوچک "در حال پنهان‌سازی و زیربنایی‌سازی رابطه‌ای از لحاظ سیاسی قابل ملاحظه است ... آنچه واقعاً از لحاظ سیاسی مهم است، ادراک آسیب‌پذیری اقتصادی و غیر آن است". بنابراین، به روشنی می‌توان دو تصویر متفاوت از دولت‌ها دید. از یک سو، قدرت بزرگ تأثیرگذار، در دیدگاه‌های راپارد (1934) و برون (1999) و از سوی دیگر، دولت کوچک آسیب‌پذیر. هَندل^۲ (1985) تفاوت‌های میان این دو نوع دولت (طبق نظر او دولت‌های ضعیف و قوی) را طبق پنج معیار تشریح کرده است: جمعیت، مساحت، اقتصاد، قدرت نظامی، نظام بین‌الملل. از این رو، بدیهی است که تعریف مبتنی بر تفکیک بین قدرت‌های بزرگ و دولت‌های کوچک مناسب و روشن است. مهمتر اینکه، طبق توصیه والتز "مفید" است. به نظر من، تنها تعریفی است که به سؤال اساسی کنادسن برای حوزه دولت کوچک پاسخ می‌دهد: "قرار است مفهوم و ایده دولت کوچک چه چیزی را تبیین کند؟". درست است که ما را با مفهومی گشاده و سیال و گروهی بسیار پرجمعیت از دولت‌های کوچک رها می‌کند. اما این هم حقیقت است این به نمونه جهان واقعی که به عنوان پژوهشگران روابط بین‌الملل می‌توانیم داشته باشیم، نزدیکتر از همه است.

به علاوه، رویکرد "نه قدرتی بزرگ" کاملاً با بقیه تلاش‌ها برای مفهوم‌پردازی دولت کوچک سازگار است؛ اساساً گونه معکوس رویکرد رابطه‌ای است. دولت کوچک قدرت بزرگ نیست که بدان معناست که نمی‌تواند بر نظام تأثیر بگذارد. بنابراین، دولت کوچک نفوذ کمتری در امور جهان دارد، با سطح بیشتر آسیب‌پذیری نسبت به قدرت‌های بزرگ مواجه است، و اقدامات آن

¹. Katzenstein

². Handel

به پیرامونش محدودند. این محدودیت‌ها با منابع محدود پیوند دارند، صرف نظر از اینکه دقیقاً چقدر محدود. به علاوه، سادگی تعریف "دولت کوچک قدرت بزرگ نیست" یا گزینه "ببینم، می‌شناسم" سازگار است. بدین ترتیب، صرف نظر از میزان گشادگی مفهوم دولت کوچک و میزان تفاوت نقاط عزیمت محققانی که برای تعریف دولت کوچک می‌کوشند، در مورد چیستی دولت کوچک توافق دارند.

از این رو، ایده توافق هستی‌شناختی میان محققان دولت کوچک صحیح است که با شواهد این ادبیات نیز قابل تأیید مجدد است. برای مثال، گرچه با استفاده از معیارهای متفاوت، فهم کوهن از قدرت کوچک با تعریف وایتل از دولت‌های کوچک هماهنگ است اما با تمرکز بر فقدان نفوذ در نظام بین‌الملل به عنوان صفت قدرت کوچک و تفاوت اصلی آن با قدرت‌های بزرگ، با رویکرد رابطه‌ای هم در پیوند است. با وجود این، توافق هستی‌شناختی می‌تواند مورد حمایت این واقعیت هم باشد که محققان دولت کوچک موارد یکسانی را مطالعه کرده‌اند، برای مثال فنلاند، سوئد، دانمارک، پرتغال، یونان، مالت، در مورد اروپا یا در مورد دولت‌های جزیره‌ای کوچک در کارائیب، دولت‌های مشترک‌المنافع در مورد جنوب، سنگاپور در آسیا، اما ذیل تعاریف متفاوت. بنابراین، در این مورد که کدام دولت‌ها کوچک هستند متفقند؛ با این حال از راه‌های متفاوت برای رویکرد به کوچکی استفاده می‌کنند.

قطر به مثابه دولتی کوچک: انتخاب چارچوب نظری

هرچند مطالعات موردی مشابه کشورهای چینی، ژاپن، کره، روسیه، آمریکا و انگلیس در منطقه پیرامونی ایران و در خلیج فارس نیز می‌توان کشورهایمانند قطر را در این چارچوب مفهومی بررسی کرد.

در صورتی که بخواهیم جایگاه قطر در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی و طبقه‌بندی آن به عنوان یک دولت کوچک، متوسط یا بزرگ را به درستی مورد بررسی قرار دهیم، با توجه به معیارها و چارچوب‌های مفهومی ارائه شده در خصوص دولت‌های کوچک از یک سو و ویژگی‌ها و نقش‌آفرینی‌های خاص قطر از سوی دیگر، با ابهامات و تناقضات مختلفی روبرو می‌شویم. با این حال، برای کاهش این نوع ابهامات و تناقضات در اینجا چارچوب‌های رابرت کوهن و ماتیاس ماس را مورد بررسی قرار می‌دهیم. آنگونه که گفته شد، رابرت کوهن در سنخ‌شناسی خود چهار دسته از دولت‌ها را از نظر اندازه شناسایی می‌کند که با توجه به فهم رهبران از

قابلیت‌های دولت خود و نقش‌های سیستمی است که فکر می‌کنند و دولت به دلایل مرتبط آن را ایفا می‌کند. بزرگترین دولت‌ها شامل قدرت‌های بزرگ یا دولت‌های تعیین‌کننده در سیستم هستند و از منظر «نئورئالیسم» قطب‌هایی محسوب می‌شوند که قطبیت نظام بین‌الملل را مشخص می‌سازند. در مرحله بعد، قدرت‌های درجه دوم یا دولت‌های تأثیرگذار بر سیستم قرار دارند که نمی‌توانند بر سیستم تسلط پیدا کنند اما می‌توانند به صورت یکجانبه یا چندجانبه بر آن تأثیرگذار باشند. سپس می‌توان قدرت‌های متوسط را مورد اشاره قرار داد که دولت‌های تأثیرگذار بر سیستم هستند اما نمی‌توانند به تنهایی تأثیرات سیستمی داشته باشند، بلکه تأثیرگذاری آنها از طریق ائتلاف‌ها، گروه‌بندی‌های منطقه‌ای یا سازمان‌های بین‌المللی صورت می‌گیرد. سرانجام، چهارمین دسته از دولت‌ها، دولت‌های کوچک هستند که کوهن آنها را دولت‌های غیرتأثیرگذار بر سیستم می‌داند چرا که آنها نمی‌توانند بر نیروهای سیستمی تأثیرگذار باشند مگر به عنوان عضوی از گروه بزرگتری از دولت‌ها که در قالب آن دولت‌ها باز هم تأثیرات محدودی خواهند داشت. بر اساس این طبقه‌بندی و با توجه به قابلیت‌های مادی، می‌توان قطر را به عنوان کشوری کوچک محسوب کرد (Shushan, 2011).

ماتیاس ماس نیز در بررسی مفهومی و نظری خود در مورد دولت کوچک به تعاریف مبتنی بر معیارهای کمی، تعاریف مبتنی بر معیارهای کیفی و خودمقوله‌بندی اشاره می‌کند. وی در تبیین تعاریف مبتنی بر معیارهای کمی به معیارهایی مانند اندازه فیزیکی، اندازه اقتصاد، ارتش و موارد مشابه می‌پردازد و معتقد است امروزه معیار کمی متداول برای اندازه دولت، جمعیت است که از سه مزیت وجود داده‌ها، خط تمایز دقیق و ارتباط با سایر اندازه‌ها برخوردار است. با این حال، مشکلات کاربرد معیار اندازه جمعیت نیز در زمان عملیاتی‌کردن آن تا حد زیادی مشخص می‌شود. در تعاریف مبتنی بر معیارهای کیفی از دولت کوچک به دو رویکرد اشاره می‌شود: اول اینکه دولت‌هایی که بزرگ نیستند کوچک محسوب می‌شوند، که برای دولت‌های بزرگ اهمیتی ندارند و در انجام وظایف بزرگ در روابط بین‌الملل ناتوان هستند؛ رویکرد دوم بر رفتار دولت‌های کوچک به عنوان یک گروه متمرکز است و رفتارهایی مانند مشارکت محدود در امور بین‌الملل، علاقه‌مند به سازمان‌های حاکمیتی بین‌المللی، مدافع حقوق بین‌الملل، دوری از بکارگیری نیروی نظامی و به طور کلی داشتن اولویت‌های محدود و اغلب منطقه‌ای در سیاست خارجی تأکید می‌شود (Maass, 2009: 74-78).

در موضوع خودمقوله‌بندی بر انتخاب دولت‌ها به عنوان کوچک یا بزرگ، بر ادراک دولت‌ها از خود تأکید می‌شود. این رویکرد با مشکلات زیادی مواجه است از جمله اینکه ادراک چه کسی باید لحاظ شود، ارتباط عملکرد دولت‌ها با اندازه آنها مشخص نیست و دیگر اینکه این نوع تعریف امکان وارد شدن انگیزه‌های سیاسی در شکل‌دهی به مفهوم دولت کوچک را ایجاد می‌کند. با این حال، مزیت اصلی این نوع تعریف، رابطه نزدیک آن با سیاست خارجی است. تعریف دولت‌ها به عنوان دولت کوچک یا بزرگ بر اساس مقوله‌بندی خود آنها یا دولت‌های ثالث، تلاقی نزدیکی بین طبقه‌بندی دولت کوچک و نوع متمایزی از سیاست خارجی ایجاد می‌کند. ماس در انتهای مقاله خود پس از بررسی رویکردهای مختلف عنوان می‌کند که: «شاید رویکرد مفید، ترکیب فهم دولت‌ها از اندازه خود به عنوان معیارهایی بسیار ذهنی با معیارهای عینی‌تر مانند میزان جمعیت باشد. با این حال، در مجموع نمی‌توان تعریف واحدی از دولت کوچک ارائه داد» (Maass, 2009: 79).

چارچوب دوبعدی مورد اشاره ماس از مطلوبیت بیشتری به خصوص در تحلیل شرایط و رفتارهای سیاست خارجی قطر برخوردار است. این چارچوب از یک سو شامل معیارها و مؤلفه‌های عینی مانند میزان وسعت و جمعیت و از سوی دیگر شامل معیارهای ذهنی به خصوص ادراک دولتمردان این کشور از خود است که در رفتارهای سیاست خارجی این کشور نیز بروز و نمود پیدا می‌کند. در قالب این چارچوب دوبعدی و با توجه به معیارهای عینی مانند جمعیت و وسعت، قطر در زمره دولت‌های کوچک قرار می‌گیرد و آسیب‌پذیری‌های خاص دولت‌های کوچک در مورد آن صادق است؛ از سوی دیگر، دولتمردان این کشور سعی دارند با استفاده از منابع اقتصادی و همچنین ارتقای قدرت نرم آن تصویری بزرگتر از یک دولت کوچک ارائه دهند که در سیاست خارجی و نقش‌آفرینی‌های آن نیز نمودهای خود را دارد. بر این اساس، در تبیین ویژگی‌های قطر می‌توان به صورت همزمان توانمندی‌ها و نقاط قوت و همچنین آسیب‌پذیری‌های آن را مورد تأکید قرار داد. این دو با هم و در تلاقی با هم رفتارهای سیاست خارجی قطر را شکل می‌دهند. در واقع، مجموعه مؤلفه‌هایی را که می‌توان به عنوان مبانی تشکیل‌دهنده و عوامل زیربنایی تأثیرگذار بر سیاست خارجی قطر مورد توجه قرار داد، در دو دسته از عوامل قابل تقسیم‌بندی هستند:

– نخست، آسیب‌پذیری‌ها و موانع و تهدیدهای خاص قطر در عرصه داخلی و منطقه‌ای است که از ویژگی‌های خاص دولت‌های کوچک مشتق می‌شود؛

- دوم، قابلیت‌ها و توانمندی‌های خاص این کشور است که حکومت سعی دارد از آنها در جهت اهداف سیاست خارجی و پوشش دادن چالش‌ها و آسیب‌پذیری‌های خود استفاده نماید.

کشور قطر که در سال ۱۹۷۱ استقلال یافت و کمتر از پنج دهه از حیات آن به عنوان کشوری مستقل در عرصه بین‌المللی می‌گذرد، از منظر معیارهای عینی از جمله جمعیت اندک و وسعت جغرافیایی به گونه‌ای است که نمی‌توان آن را در سطح دولت‌های متوسط طبقه‌بندی نمود و در نتیجه در رده دولت‌های کوچک قرار می‌گیرد. هر چند جمعیت ساکن قطر حدود یک میلیون و هفتصد هزار نفر است اما بخش عمده این جمعیت را مهاجران و کارگران خارجی مقیم این کشور تشکیل می‌دهند و تنها حدود ۲۵۲ هزار نفر از این جمعیت را شهروندان اصلی قطر تشکیل می‌دهند (Blanchard, 2011). وسعت جغرافیایی قطر نیز تنها ۱۱۵۸۶ کیلومتر مربع است که از این منظر رتبه ۱۶۶ را در بین کشورهای جهان دارد (CIA, 2012).

از مهمترین آسیب‌ها و تهدیداتی که قطر را به عنوان دولتی کوچک تهدید می‌کند، وسعت جغرافیایی کم و جمعیت اندک، مشکل تداوم و هویت تاریخی، فقدان توان نظامی لازم، وابستگی در عرصه سیاست خارجی و امنیتی، موقعیت ژئوپلیتیک خاص و همسایگی با دولت‌های بزرگ می‌باشند. با این حال، رهبران این کشور به خصوص از زمان به قدرت رسیدن شیخ حمد، تلاش‌ها و اقدامات مهمی را برای مقابله با این آسیب‌ها و چالش‌ها آغاز کرده‌اند که موفقیت‌آمیز بوده و باعث تضمین بقا و ثبات قابل توجه برای این کشور شده است.

اما در کنار آسیب‌ها و تهدیدها، قطر دارای ظرفیت‌ها و توانمندی‌های خاصی نیز می‌باشد که این کشور را در عرصه سیاست خارجی و تلاش رهبران آن برای حفظ بقا و امنیت کشور یاری می‌دهد. از جمله این قابلیت‌ها می‌توان به برخورداری از منابع انرژی و اقتصادی قدرتمند در مقیاس خود، انسجام و ثبات و کارآمدی داخلی، قابلیت‌های رسانه‌ای و فعالیت‌ها و عملکرد فرهنگی و آموزشی قابل توجه به عنوان منابع قدرت نرم اشاره نمود.

منابع و مأخذ

1. Amstrup, N. (1976) "The Perennial Problem of Small States: A Survey of Research Efforts", *Cooperation and Conflict: Journal of the Nordic International Studies Association*, 11(3), pp. 163-182.
2. Archer, C., Bailes, A.J. and Wivel, A., (eds.) (2014) *Small States and International Security: Europe and Beyond*. New York: Routledge.

3. Archer, C. & Nugent, N. (2002) "Introduction: Small States and the European Union", *Current Politics and Economics*, 11(1), pp. 1-10.
4. Baldacchino, G. (2009) "Thucydides or Kissinger? A critical review of smaller state diplomacy", in Cooper, A. F. and Shaw, T. M. (eds.) *the Diplomacies of Small States: Between Vulnerability and Resilience*. New York: Palgrave Macmillan, pp. 21-40.
5. Barston, R. P. (1973) *the Other Powers: Studies in the Foreign Policies of Small States*. London: George Allen & Unwin Ltd.
6. Blanchard, Christopher M (2014) "Qatar: Background and U.S Relations", *Congressional Research Service*, pp. 1-17.
7. Brill, Alex and, James K. Glassman (2012) "Foreign Policy, Who Should the Twenty Be?" *National Taxpayers Union*. <http://www.cfr.org/united-states/ntu-should-twenty-/p28563> (August 2013.)
8. Browning, C. S. (2006) "Small, Smart and Salient? Rethinking Identity in the Small States Literature", *Cambridge Review of International Affairs*, 19(4), pp. 669-684.
9. Brunn, S. (1999) "The Views of Small States: A Content Analysis of 1995 UN Speeches", *Geopolitics*, 4/1, pp. 17-33.
10. Buzan, B. (1983) *People, States and Fear: The National Security Problem in International Relations*. London: Harvester Wheatsheaf.
11. Dahl, A. S. (1997) "To Be or Not to Be Neutral: Swedish Security in the Post-Cold War Era", in Inbar, E. (ed) *The National Security of Small States in a Changing World*. London: Frank Cass & Co. LTD, pp. 175-196.
12. Duke, S. (2001) "Small States and European Security", in Reiter, E., H. Gartner (Eds) *Small States and Alliances Heidelberg: Physica Verlag*, pp. 39-50.
13. Duval, R. & Thompson, W. (1980) "Reconsidering the Aggregate Relationship between Size, Economic Development, and some types of Foreign Policy Behavior", *Midwest Political Science Association*, 24(3), pp. 511-525.
14. East, Maurice A (1973a) "Size and Foreign Policy Behavior: A Test of Two Models", *World Politics*, 25 (4), pp. 556-576.
15. East, Maurice A (1973b) "Foreign Policy-Making in Small States: Some Theoretic Observations Based on a Study of the Uganda Ministry of Foreign Affairs", *Policy Sciences*, Vol. 4, No. 4, pp. 491-508 .
16. Edis, R. (1991) "Punching Above Their Weight: How Small Developing States Operate in the Contemporary Diplomatic World", *Cambridge Review of International Affairs*, 5(2), pp. 45-53.
17. Elman, M. F. (1995) "The Foreign Policies of Small States: Challenging Neorealism in its Own Backyard", *British Journal of Political Science*, 25 (2), pp. 171-217.
18. Fox, Annette Baker (1959) *the Power of Small States: Diplomacy in World War II*. Chicago: University of Chicago Press.

19. Fox, A. Baker (1969) "The Small States in the International System, 1919-1969", *International Journal*, 24, pp. 751-764.
20. Gerger H. B. (1975) "Small States: A Tool for Analysis", the *Turkish Yearbook*, Vol. XV, 108-118.
21. Goetschel, Laurent (Ed) (1998) *Small States Inside and Outside the European Union: Interests and Policies*. Boston: Kluwer Academic Publishers.
22. Handel, M. (1985) *Weak States in the International System*. London: Frank Cass.
23. Hanggi, H. (1998) "Small State as a Third State: Switzerland and Asia-Europe Interregionalism", in Goetschel, L. (ed.) *Small States Inside and Outside the European Union: Interests and Policies*. Kluwer Academic Publishers, Boston: 79-95.
24. Henrikson, A. (1998) "Diplomacy and Small States in today's World", 12th Dr Eric Williams Memorial Lecture, available at <http://Textus.diplomacy.edu/thina/txgetxdoc.asp?idconv=3223>, last accessed 05.03.2014.
25. Henrikson, A. (2001) "A Coming 'Magnesian' Age? Small States, the Global System, and the International Community", *Geopolitics*, 6: 3, pp. 49-86.
26. Hey, Jeanne AK (Ed) (2003) *Small States in World Politics: Explaining Foreign Policy Behavior*. Boulder, CO: Lynne Rienner Publishers.
27. Holsti, K. J. (1970) "National Role Conceptions in the Study of Foreign Policy", *International Studies Quarterly*, 14(3), pp. 233-309.
28. Ingimundarson, Valur (2003) "Fighting the Cod Wars in the Cold War: Iceand's Challenge to the Western Alliance in the 1970s", *RUSI Journal*, 148 (3), pp. 88-94.
29. Karsh, E. (1997) "Cold War, Post-Cold War: Does it Make a Difference for the Middle East?", in Inbar, E. (ed) *The National Security of Small States in a Changing World*, London: Frank Cass & Co. LTD, pp. 77-106.
30. Katzenstein, P. J. (1985) *Small States in World Markets: Industrial Policy in Europe*. Ithaka, NY: Cornell University Press.
31. Katzenstein, P. J. (2003) "Small States and Small States Revisited", *New Political Economy*, 8(1), pp. 9-30.
32. Kelstrup, Morten and Williams Michael C. (eds.) (1993) *International Relations Theory and the Politics of European Integration*. London: Routledge.
33. Keohane, Robert O. (1969) "Lilliputians' Dilemma: Small States in International Politics," *International Organization*, Vol. 23, No. 2, pp. 291-310.
34. Keohane, R. O. and Nye, J. S. (1977) *Power and Interdependence: World politics in Transition*. Boston, MA: Little, Brown.
35. Kirk Laux, J. (1972) "Small States and Inter-European Relations: An Analysis of the Group of Nine", *Journal of Peace Research*, 9(2), pp. 147-160.

36. Knudsen, Olav F (2002) "Small States, Latent and Extant: Towards a General Perspective." *Journal of International Relations and Development*, 5.2, pp. 182-198.
37. Knutsen, B. O. (2000) "the Nordic Dimension in the Evolving European Security Structure and the Role of Norway", Paris: Institute for Security Studies Western European Union, Occasional Papers 22, pp. 1-35. Accessed Via: www.iss.europa.eu/uploads/media/occ022.pdf.
38. Krause, V., Singer, D. (2001) "Minor Powers, Alliances, and Armed Conflict: Some Preliminary Patterns", in Reiter, E., H. Gartner (Eds) *Small States and Alliances*. Heidelberg: Physica Verlag, pp. 15-24.
39. Lee, D. and Smith, N. J. (2010) "Small State Discourses in the International Political Economy", *Third World Quarterly*, 31(7), pp. 1091-1105.
40. Lindell, U., S. Persson (1986) "The Paradox of Weak State Power: A Research and Literature Overview", *Cooperation and Conflict: Journal of the Nordic International Studies Association*, 21(2), pp. 79-97.
41. Lobel, Steven E, Norrin M. Ripsman and Jeffrey W. Taliaferro (Eds) (2009). *Neoclassical Realism, the State, and Foreign Policy*. Cambridge University Press.
42. Maass, M. (2009) "the Elusive Definition of the Small State", *International Politics*, 46 (1), pp. 65-83.
43. Maass, M. (2014) "Small states: Survival and proliferation", *International Politics*, 51(6), pp. 709-728.
44. Mack, A. (1975) "Why Big nations Lose Small Wars: the Politics of Asymmetric Conflict", *World politics*, 27(2), pp. 175-200.
45. Maes, I. and A. Verdun (2005) "Small States and the Creation of EMU: Belgium and the Netherlands, Pace-Setters and Gate-Keepers", *JCMS*, 43(2), pp. 327-348.
46. Mares, David R (1988) "Middle Powers under Regional Hegemony: To Challenge or Acquiesce in Hegemonic Enforcement", *International Studies Quarterly*, Vol. 32, No. 4, pp. 453-471.
47. Matthews, R. & Zhang Yan, N. (2007) "Small Country "Total Defence: A Case Study of Singapore"", *Defence Studies*, 7:3, pp. 376-395.
48. Moses, J. W. (2000) *Open States in the Global Economy: The Political Economy of Small State Macroeconomic Management*. New York: St. Martin's Press.
49. Mouritzen, H. & Wivel, A. (Eds) (2005) *the Geopolitics of Euro-Atlantic Integration*. London: Routledge.
50. Nansen, F. (1918) "The Mission of the Small States", *The American-Scandinavian Review*, 1(6), pp. 9-13.
51. Neumann, I. and Gstöhl, S. (2006) "Lilliputians in Gulliver's World?", in I. Neumann, S. Gstöhl et al. (eds.) *Small States in International Relations*. Seattle, WA: University of Washington Press, pp. 3-36.

52. Panke, D. (2012a) "Dwarfs in International Negotiations. How Small States Make Their Voices Heard", *Cambridge Review of International Affairs*, 25(3), pp. 313-328.
53. Panke, D. (2012b) "Small States in Multilateral Negotiations. What Have We learned?", *Cambridge Review of International Affairs*, 25(3), pp. 387-398.
54. Panke, D. (2012c) "Beign Small in a Big Union: Punching Above their Weights? How Small States Prevailed in the Vodka and the Pesticides Cases?", *Cambridge Review of International Affairs*, 25(3), pp. 329-344.
55. Raeymaeker, Omer, Willy Andries, Luc Crollen, Herman De Fraye, and Frans Govaerts (1974) *Small Powers in Alignment*. Leuven: Leuven University Press.
56. Rappard, W. E. (1934) "Small States in the League of Nations", *the Academy of Political Science*, 49(4), pp. 544-575.
57. Rickli, J-M. (2008) "European Small States' Military Policies after the Cold War: from Territorial to Niche Strategies", *Cambridge Review of International Affairs*, 21(3), pp. 307-325.
58. Rothstein, R. (1968) *Alliances and Small Powers*. New York: Columbia University Press.
59. Schmidl, E. (2001) "Small States and International Operations", in Reiter, E. H. Gartner (Eds) *Small States and Alliances*. Heidelberg: Physica Verlag, pp. 85-89.
60. Schweller, R. (2014) *Maxwell's Demon and the Golden Apple: Global Discord in the New Millenium*, United States: John Hopkins University Press.
61. Shaohua, Y. (2009) "How Can Weak Powers Win?", *Chinese Journal of Internationa Politics*, 2 (3), pp. 335-371.
62. Shushan, Debra (2011), "Bold Moves for a Small State: an Analysis of Qatar's Foreign Policy", Paper presented at the annual ISA Conference, Montreal, quoted at p. 2.
63. Small, Melvin, and J. David Singer (1982) *Resort to Arms: International and Civil Wars, 1816-1984*. Beverly Hills, CA: Sage Publications.
64. Smith, N., Pace M. and Lee D. (2005) "Size Matters: Small States and International Studies", *International Studies Perspectives*, 6(3), pp. 395-397.
65. Steinmetz, Robert and Anders Wivel (2010) "Small States in Europe: Defining the Issues at Stake", in *Small States in Europe: Challenges and Opportunities*, (eds.) Robert Steinmetz and Anders Wivel, London: Ashgate Publishing Limited, pp. 3-14.
66. Streeten, Paul (1993) "The Special Problems of Small Countries", *World Development*, 21 (2), pp. 197-202.
67. Sutton, P., A. Payne (1993) "Lilliput under Threat: The Security Problems of Small Island and Enclave Developing States", *Political Studies*, 41, pp. 579-593.
68. Sutton, P., (2011) "The Concept of Small States in the International Political Economy", *the Round Table: The Commonwealth Journal of International Affairs*, 100: 413, pp. 141-153.

69. Thorhallsson, B. (2000) *the Role of Small States in the European Union*. Farnham: Ashgate Publishing.
70. Thorhallsson, B. (2009) “Can Small States Choose Their Own Size? The Case of a Nordic State-Iceland”, in Cooper, A. & Shaw, T. (eds) *The 70. Diplomacies of Small States: between Vulnerability and Resilience*. Basingstoke: Palgrave Macmillan, pp. 119-142.